



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

۱۳۰۰

نیست

راهی

تا خدا

مجموعه
قصه‌های
کوتاه

با وینار و دریا که در سر لایت شهر هم



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تا خدا راهی نیست

نویسنده:

مهدی خدامیان آرانی

ناشر چاپی:

و ثوق

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	تا خدا راهی نیست
۷	مشخصات کتاب
۱۱	فهرست
۱۳	مقدمه
۱۵	یکی درد و یکی درمان پسندد
۱۸	همه خوبی ها را برایم بگو
۲۰	با دل شکسته ام چه کنم؟
۲۲	من با همه شما مهربانم
۲۴	دیدار دوست آرزوی من است
۲۶	پس کی می خواهی نجاتم بدهی؟
۲۸	قلب تو، جای من است
۳۰	در چاه افتاده ام، چه کنم؟
۳۲	چقدر گریه می کنی؟
۳۳	تا خدا راهی نیست
۳۴	آرزوی بزرگ برای چه؟
۳۵	چرا صورت بر خاک نهادی
۳۶	به دنبال بهترین عطر و گلاب!
۳۷	این پیرزن چه همت بلندی دارد!
۳۹	خدا یا! مرا نصیحت کن
۴۰	دوستان مرا حتماً بشناسید
۴۱	بیا ما را آشتی بده!
۴۲	کاش مرا صدا می زد!
۴۴	سلام بر پادشاهان بهشت!

- ۴۵ وقتی فرشته برای گدایی می آید
- ۴۶ یادآور خوبی های من باش
- ۴۷ هنوز خیلی کار داری!
- ۴۸ چرا دیگر باران نمی آید
- ۵۰ تو چطور به اینجا آمدی؟
- ۵۱ سه نصیحت آسمانی
- ۵۲ تو گنهکاران را بشارت بده!
- ۵۳ چرا به بالای کوه رفتی؟
- ۵۴ تو هم باید کار کنی!
- ۵۵ چرا راه را گم کرده ای؟
- ۵۷ چه شد که اینجا گلستان شد؟
- ۵۸ افسوس که خوابم برد!
- ۵۹ فقط به خاطر خدا آمدم
- ۶۱ چقدر کودکان را دوست داری؟
- ۶۲ کلیدهای طلایی را نمی خواهیم!
- ۶۴ بگو بدانم تو چه کاره ای؟
- ۶۵ چگونه بنده شکرگزاری باشم؟
- ۶۷ من فقط تو را دارم و بس!
- ۶۸ تو به دنبال خوبی ها بودی؟
- ۶۹ زیباتر از تو هرگز ندیده ام
- ۷۰ دیگر به دنبال ماهی نگردید!
- ۷۲ پی نوشت ها
- ۸۷ منابع تحقیق
- ۱۰۳ درباره مرکز

تا خدا راهی نیست

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور: تا خدا راهی نیست / مهدی خدامیان آرائی؛ [برای] موسسه اندیشه سبز شیعه.

مشخصات نشر: قم: وثوق، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۷۷ ص.؛ ۲۱×۱۴ س م.

فروست: اندیشه سبز؛ ۳۹.

شابک: ۲۵۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۱۰۷-۱۱۵-۷

یادداشت: چاپ اول: ۱۳۹۱ (در انتظار فهرست نویسی).

یادداشت: چاپ دوم.

یادداشت: کتابنامه: ص. [۷۱]-۷۷.

شماره کتابشناسی ملی: ۲۹۱۹۴۸۴

ص: ۱

فهرست

تصویر

□

ص: ۵

تصوير

□

ص: ٦

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خیلی دلم می خواست اولین نوشته های من در مورد تو باشد، اما چنین نشد، زیرا نوشتن برای تو به این سادگی ها نیست، باید توفیق، رفیق راهم می شد.

اکنون نمی دانم چگونه از تو تشکر کنم، به من توفیق دادی تا برای دوستان خوبت از سخنان زیبایت بنویسم. امیدوارم که توانسته باشم قدمی هر چند کوتاه برای بیان خوبی ها و مهربانی های تو برداشته باشم.

در میان کتاب های مختلف به جستجو پرداختم، بیشتر به دنبال گفتگوهایی بودم که تو با پیامبران خود داشته ای، سعی کردم که پیام اصلی سخنان تو را برای بندگان خوبت بیان کنم.

اکنون که بر من منت نهاده ای و توفیق نوشتن این کتاب را به من دادی، چشمم به لطف و مهربانی توست. اگر لطف دیگری کنی ممنون تو هستم، من آرزو دارم که این کتاب بتواند جوانان را قدری با مهربانی تو آشنا تر کند.

دوستت دارم و همیشه منتظر مهربانی های تو هستم. ای خدای خوب من!

بنده شرمنده تو، مهدی

خرداد ۱۳۹۰

ص: ۷

یکی درد و یکی درمان پسندد

خدایا! خیلی وقت ها دلم می خواست از تو سولی بکنم. می خواستم بدانم چرا تو این همه بین بندگانت فرق گذاشته ای؟ به عده ای پول زیادی داده ای و به عده ای دیگر، فقر را هدیه داده ای. بعضی ها سالم و تنومند هستند و بعضی بیمار.

دیروز از خیابان که عبور می کردم، کودکی را دیدم که فلج بود و نمی توانست راه برود، خیلی دلم سوخت، تو چرا او را این گونه آفریدی؟

آن دیگری را بگویم که کورمادرزاد به دنیا آمده است، او هرگز نتوانسته است دنیا و زیبایی های آن را ببیند. چرا او را این گونه آفریدی؟

به بعضی ها آن قدر بچه می دهی که نمی دانند چه بکنند و بعضی دیگر هم تا ابد در حسرت یک فرزند می سوزند.

زمان زیادی گذشت تا فهمیدم که تو خدایی و همه کارهای تو از روی حکمت است. تو برای همه کارهای خود دلیلی داری که من از آن بی خبرم.

اگر همه انسان ها ثروتمند و سالم بودند، هیچ کس به یاد تو نبود، هیچ کس شکر تو را به جا نمی آورد و تو خود می دانی که اگر انسان، تو را از یاد ببرد به چه روزی می افتد!

وقتی من در خیابان راه می روم، روزگار کاری با من کرده است که به همه زمین و آسمان تو، بد بگویم و از تو گلایه داشته باشم، تو ناگهان تصویر آن کودک فلج را

جلوی چشم من می آوری و من ناخودآگاه به فکر فرو می روم: خدایا! تو را سپاس که مرا سالم آفریدی!

این گونه است که من به یاد تو می افتم و تو را سپاس می گویم، لحظه ای دلم از زمین به آسمان تو وصل می شود و تو خود می دانی این چقدر ارزش دارد.

آن کس که ثروتمند است، وقتی فقیری را می بیند، می فهمد به لطف خدا بوده است که توانسته به این زندگی برسد.

تو سعادت ابدی بنده خود را می خواهی؛ به آن کسی که فقر دادی، روی حکمت بوده است، شاید اگر همان بنده تو، ثروت می داشت، برای همیشه تو را فراموش می کرد و کارهایی می کرد که عذاب را برای خود می خرید.

تو او را دوست داشتی و به خاطر همین بود که فقر را به او هدیه دادی، ولی او خودش نمی داند، اما تو خوب می دانی که با بنده ات چه کنی. چه چیزی به او بدهی و چه چیزی از او بگیری. اگر او در این سختی ها صبر کند، پاداش خوبی به او خواهی داد.

اشکال من این است که همه چیز را فقط در این دنیا می بینم و می جویم، می خواهم راز کارهای تو را در محدوده این دنیا تفسیر کنم، اما باید زمان بگذرد و این دنیا سپری شود، آن وقت همه رازها برملا خواهد شد. (۱)

ص: ۱۰

۱- ۱. عن محمّد بن علی الباقر علیه السلام: إنّ الله عزّ وجلّ لما أخرج ذرّیه آدم علیه السلام من ظهره لیاخذ علیهم الميثاق بالربوبیه له وبالنبوه لكلّ نبیّ، فکان أوّل من أخذ له علیهم الميثاق نبوه محمّد بن عبد الله صلی الله علیه و آله ثمّ قال: إنّ الله عزّ وجلّ قال لآدم: انظر ماذا ترى، فنظر آدم إلى ذرّيته - وهم ذرّ قد ملأوا السماء - قال آدم: یا ربّ، ما أكثر ذرّیتی! ولأمر ما خلقتهم، فما تريد منهم بأخذك الميثاق علیهم؟ قال الله جلّ وعزّ: یعبدوننی لا یشرکون بی شیئاً، ویونون برسلی ویتبعونهم. قال آدم: یا ربّ، فما لی أری بعض الذرّ أعظم من بعض، وبعضهم له نورٌ كثير وبعضهم له نورٌ قليل، وبعضهم لیس له نور؟ فقال الله عزّ وجلّ: لذلك خلقتهم؛ لأبلوهم فی کلّ حالاً-تهم. قال آدم: یا ربّ، أتأذن لی بالكلام فأتکلم؟ قال الله عزّ وجلّ: تکلم، فإنّ روحک من روحی، وطبیعتک خلاف کینونتی، فقال آدم: یا ربّ، فلو کنت خلقتهم علی مثال واحدٍ وقدرٍ واحدٍ وطبیعه واحدٍ وجبّله واحدٍ وأرزاقٍ واحدٍ وأعمارٍ سواء، لم یبغ بعضهم علی بعض، ولم یکن بینهم تحاسد و تباغض، ولا اختلاف فی شیءٍ من الأشياء. قال الله عزّ وجلّ: یا آدم، بروحی نطقت وبضعف طبیعتک تکلفت ما لا علم لک به، وأنا الله الخلاق العلیم، بعلمی خالفت بین خلقی وبمشیئتی یمضی فیهم أمری، وإلی تدبیری وتقديری صائرون، لا تبدیل لخلقی، إنّما خلقت الجنّ والإنس لیعبدوننی، و خلقت الجنّه لمن عبدنی وأطاعنی منهم واتبع رسلی ولا أبالی، و خلقتک و خلقت ذرّیتک من غیر فاقه بی إلیک وإلیهم، وإنّما خلقتک و خلقتهم لأبلوک وأبلوهم أيکم أحسن عملاً فی دار الدنيا فی حیاتکم وقبل مماتکم، ولذلك خلقت الدنيا والآخرة، والحیاه والموت، والطاعه والمعصیه، والجنّه والنار، وكذلك أردت فی تدبیری وتقديری وبعلمی النافذ فیهم، خالفت بین صورهم وأجسامهم، وألوانهم وأعمارهم وأرزاقهم، وطاعتهم ومعصیتهم، فجعلت منهم الشقیّ والسعیّد، والبصیر والأعمی، والقصیر والطویل، والجمیل والذمیم، والعالم والجاهل، والغنی

والفقير، والمطيع والعاصي، والصحيح والسقيم، ومن به الزَّمانه ومن لا عاهه به؛ فينظر الصحيح إلى من به العاهه فيحمدني على عافيته، وينظر الذي به العاهه إلى الصحيح فيدعوني ويسألني أن أُعافيه، ويصبر على بلائي فأُثيبه جزيل عطائي، وينظر الغني إلى الفقير فيحمدني ويشكرني، وينظر الفقير إلى الغني فيدعوني ويسألني، وينظر المون إلى الكافر فيحمدني على ما هديته؛ فلذلك خلقتهم لأبلوهم وكلفتهم في السراء والضراء، وفيما أُعافيهم وفيما ابتليتهم، وفيما أُعطيهم وفيما أمنعهم، وأنا الله الملك القادر، ولي أن أمضي جميع ما قدّرت على ما دبّرت، ولي أن أُغيّر من ذلك ما شئتُ إلى ما شئتُ، وأُقدّم من ذلك ما أخرت، وأُور ما قدّمت من ذلك، وأنا الله الفعّال لما أُريد، لا أسأل عمّا أفعل وأنا أسألُ خلقى عمّا هم فاعلون: الكافي ج ٢ ص ١٠، علل الشرائع ج ١ ص ١١، مختصر بصائر الدرجات ص ١٥٦، الاختصاص ص ٣٣، الجواهر السنيه ص ٨، بحار الأنوار ج ٥ ص ٢٢٧.

همه خوبی ها را برایم بگو

خدایا! تو می خواستی با آدم (علیه السلام) سخن بگویی. او اولین انسانی بود که آفریده بودی، به همه فرشتگان فرمان دادی تا بر او سجده کنند، چرا که او گل سرسبد همه هستی است. وقتی تو زمین و هفت آسمان را آفریدی به خود آفرین نگفتی، اما وقتی او را آفریدی، بر خود آفرین گفتی. (۱)

و به راستی که فقط خودت می دانی که این انسان به کجا می تواند برسد، او می تواند از همه فرشتگان بالا و بالاتر برود و در ملکوت تو جای گیرد.

و اکنون می خواهی با او سخن بگویی، می خواهی همه خوبی ها را برای او خلاصه نمایی. او را صدا می زنی و می گویی:

___ ای آدم! من همه خوبی ها را برای تو در چهار جمله، خلاصه کرده ام.

___ آن چهار جمله چیست؟ ای خدای من!

___ جمله اول درباره من، جمله دوم درباره خودت، جمله سوم درباره ارتباط تو با من و جمله آخر در مورد ارتباط تو با دیگران است.

___ خدایا! جمله ای که درباره خودت است، چیست؟

___ فقط مرا پرستش کن و هرگز شریکی برای من قرار مده.

___ جمله ای که برای من است، چیست؟

ص: ۱۱

___ من پاداش کارهای خوب تو را وقتی می دهم که تو به آن پاداش، بیش از همه وقت نیاز داشته باشی؛ روز قیامت که بشود، تو پاداش کارهای نیک خود را خواهی دید و خوشحال خواهی شد.

___ جمله ای که در مورد ارتباط من و دوست، چیست؟

___ تو باید مرا بخوانی و حاجت را از من بخواهی و من هم باید صدای تو را بشنوم و حاجت را روا کنم.

___ جمله ای که در مورد ارتباط من با مردم است، چیست؟

___ تو باید آنچه را برای خود می پسندی، برای دیگران هم پسندی، با مردم به گونه ای رفتار کنی که دوست داری با تو آن گونه رفتار کنند. (۱)

ص: ۱۲

۱-۳. . أبی عبد الله علیه السلام قال: أوحى الله عز وجل إلى آدم: إني سأجمع لك الخير كله في أربع كلمات. قال: يا رب، وما هنّ؟ قال: واحدة لي وواحدة لك وواحدة فيما بيني وبينك وواحدة فيما بينك وبين الناس، قال: يا رب، بينهنّ لي حتّى أعلمهنّ، قال: أمّا التي لي فتعبدني لا تشرک بي شيئاً، وأمّا التي لك فأجزیک بعملک أحوج ما تكون إليه، وأمّا التي بيني وبينك فعليک الدعاء وعلیّ الإجابة، وأمّا التي بينك وبين الناس فترضی للناس ما ترضی لنفسک: أمالی الصدوق ص ۷۰۶، معانی الأخبار ص ۱۳۷، مستدرک الوسائل ج ۵ ص ۱۶۲، عدّه الداعی ص ۳۵، الجواهر السنيه ص ۹، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۲۵۷.

با دل شکسته ام چه کنم؟

خدایا! تو به او گفتی که بر من سجده کند و او نافرمانی تو را نمود، ولی تو او را به آرزویش رساندی!

از شیطان سخن می گویم، او از تو خواست که تا روز قیامت به او فرصت بدهی و تو خواسته او را قبول کردی. او هم قسم خورد که سر راه من و فرزندانم بنشیند و مانع سعادت و خوشبختی همه ما بشود. او اکنون دشمن شماره یک ماست. ما با او چه خواهیم کرد؟

خدایا! شیطان نیروی زیادی دارد، او به قلب ما نفوذ می کند و به راحتی ما را وسوسه کرده و فریب می دهد. ما در مقابل او چه خواهیم کرد؟

و تو سخنان آدم(علیه السلام) را شنیدی، از غمی که به دل او نشسته بود باخبر بودی، تو که دل شیطان را نشکستی با این که او دشمن تو بود، اکنون چگونه می توانی ببینی که آدم(علیه السلام) این گونه گرفته و پریشان است، تو او را دوست داری و برای همین گفتی که فرشتگان بر او سجده کنند، اکنون تو می خواهی سخنی بگویی تا آدم(علیه السلام) و همه فرزندان او را خوشحال کنی، پس چنین می گویی:

ای آدم! وقتی کسی کار خوبی انجام دهد، من ده برابر به او پاداش می دهم، اما اگر گناهی مرتکب شود، برای او یک گناه نوشته می شود.

من در توبه را به روی شما باز می کنم، هر کس توبه کند توبه اش را می پذیرم،

حتی اگر در لحظه آخر زندگیش توبه کند، او را می بخشم و او را به خاطر گناهانش عذاب نمی کنم.

و آدم(علیه السلام) وقتی این سخن تو را می شنود، خوشحال می شود و رو به آسمان می کند و می گوید: خدایا! این مهربانی تو برای من و فرزندانم کافی است. (۱)

ص: ۱۴

۱- ۴. .أبی جعفر علیهما السلام قال: إِنَّ آدَمَ قَالَ: يَا رَبِّ، سَلَّطْتَ عَلَيَّ الشَّيْطَانَ وَأَجْرِيته مَنِّي مجرى الدم، فقال: يا آدَم، جعلتُ لك أن من هم من ذريتك بسئته لم تُكتب عليه، فإن عملها كُتبت عليه، ومن هم بحسنه فإن هو لم يعملها كُتبت له حسنه، وإن عملها كُتبت له عشرًا. قال: يا ربّ زدني، قال: جعلتُ لك أن من عمل منهم سيئه ثم استغفر غفرت له. قال: يا ربّ زدني، قال: جعلتُ لهم التوبه _ أو بسطتُ لهم التوبه _ حتى تبلغ النفس هذه. قال يا ربّ حسبى: الكافي ج ۲ ص ۴۴۰، كتاب الزهد للحسين بن سعيد ص ۷۵، الجواهر السنيه ص ۱۱، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۸، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۴ ص ۳۶۷، جامع السعادات ج ۳ ص ۵۳؛ عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لَمَّا أعطى الله إبليس ما أعطاه من القوه، قال آدم: يا ربّ، قد سلّطت إبليس على وُلدي وأجريتهم منهم مجرى الدم في العروق، وأعطيتهم ما أعطيت، فما لي ولولدي؟ فقال: لك ولولدك السيئه بواحد والحسنه بعشر أمثالها. قال: يا ربّ زدني، قال: التوبه مبسوطه حتى تبلغ النفس الحلقوم. قال: يا ربّ زدني، قال: أغفرْ ولا أبالي: وسائل الشيعة ج ۱۶ ص ۸۸، الجواهر السنيه ص ۱۲، التفسير الصافي ج ۲ ص ۱۷۶، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۷۸۴ و ج ۲ ص ۱۰.

خدایا! من می دانم که ابراهیم(علیه السلام) دوست دوست، تو او را به مهمانی بزرگ خودت دعوت کرده ای، تو او را به اوج آسمان ها آورده ای تا از آنجا همه آسمان ها و زمین را ببیند، او امروز در ملکوت تو مهمان است.

ابراهیم(علیه السلام) نگاهی به آسمان ها می کند و زیبایی هایی را که تو خلق کرده ای می بیند، او زبان به حمد و ستایش تو می گشاید. لحظه ای می گذرد، نگاهی به زمین می اندازد، او همه چیز را می تواند از آن بالا ببیند، همه کوه ها، دریاها و دشت ها. او همین طور که زمین را می بیند، نگاهش به صحنه گناهی می افتد، طاقت نمی آورد و دست به نفرین بر می دارد و در حق آنان نفرین می کند. تو نفرین او را مستجاب می کنی و آن گنهکاران می میرند.

لحظاتی بعد، باز ابراهیم(علیه السلام) منظره ای را می بیند، نفرینی دیگر می کند و...

برای بار سوم نیز این جریان تکرار می شود، ابراهیم(علیه السلام) طاقت ندارد، ببیند که روی زمین گناه بشود. تو اکنون با ابراهیم(علیه السلام) سخن می گویی:

ای ابراهیم! از این کار خود دست بردار و دیگر بندگان مرا نفرین نکن! من خدای مهربان آنان هستم و بدان که گناه بندگانم به من هیچ ضرری نمی زند.

ای ابراهیم! من هرگز مانند تو بر آنان خشم نمی گیرم!! من می توانستم آن ها را خلق نکنم، آن ها بندگان من هستند، بدان که گروهی از آنان، پس از گناه توبه می کنند و من آن ها را می بخشم و هیچ گاه گناهان آن ها را آشکار نمی کنم... ای ابراهیم! من بر بندگان خود مهربان تر از تو هستم. (۱)

ص: ۱۶

۱-۵. . عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال في جملة كلام طويل مع أبي جهل: يا أبا جهل، أما علمت قصه إبراهيم الخليل لما رُفِعَ في الملكوت قوى الله بصره لما رفعه دون السماء حتى أبصر الأرض ومن عليها ظاهرين ومستترين، فرأى رجلاً وامرأة على فاحشه، فدعى عليهما بالهلاك فهلكا، ثم رأى آخرين فدعى عليهما بالهلاك فهلكا، ثم رأى آخرين فدعا عليهما بالهلاك فهلكا، ثم رأى آخرين فهم بالدعاء عليهما، فأوحى الله إليه: يا إبراهيم، اكفف دعوتك عن عبادي وإمائي فأني أنا الله الغفور الرحيم، لا تضرني ذنوب عبادي، كما لا تنفعني طاعتهم، ولست أسوسهم بشفاء الغيظ كسياستك، فاكفف دعوتك عن عبادي وإمائي، فإنما أنت عبد نذير لا شريك في المملوكه ولا مهيمن علي ولا على عبادي...: الاحتجاج ج ۱ ص ۳۶، الجواهر السنيه ص ۲۱، بحار الأنوار ج ۹ ص ۲۷۸ و ج ۱۲ ص ۶۰؛ أبو بصير عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: لَمَّا رَأَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، التفت فرأى رجلاً يزني فدعى عليه فمات، ثم رأى آخر فدعى عليه فمات، حتى رأى ثلاثة فدعى عليهم فماتوا، فأوحى الله تعالى إليه: يا إبراهيم، إن دعوتك مُجَابَةٌ، فلا تدع على عبادي، فأني لو شئت لم أخلقهم، إنني خلقت خلقي على ثلاثة أصناف: عبداً يعبدني لا يشرك بي شيئاً فأثيبه، وعبداً يعبد غيري فلن يفوتني، وعبداً يعبد غيري فأخرج من صلبه من يعبدني: الكافي ج ۸ ص ۳۰۵، علل الشرائع ج ۲ ص ۵۸۵، فرج المهموم ص ۲۶، الجواهر السنيه ص ۲۲، بحار الأنوار ج ۷ ص ۴۱ و ج ۱۲ ص ۶۱، تفسير العياشي ج ۱ ص ۱۴۲، تفسير القمي ج ۱ ص ۲۰۵، تفسير مجمع البيان ج ۴ ص ۹۰، التفسير الصافي ج ۲ ص ۱۳۲، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۷۳۲.

دیدار دوست آرزوی من است

خدایا! تو می دانی که دیگر عمر ابراهیم (علیه السلام) تمام شده است و لحظه مرگ او فرا رسیده است. تو با عزرائیل چنین می گویی: ای عزرائیل! به سوی ابراهیم برو و او را قبض روح کن و جانش را بگیر.

اکنون عزرائیل پر می گشاید و به سوی زمین می آید و نزد ابراهیم (علیه السلام) می رود، وقتی با او روبرو می شود، سلام می کند و ابراهیم (علیه السلام) جواب او را می دهد. لحظه ای می گذرد، ابراهیم (علیه السلام) رو به عزرائیل می کند و می گوید:

___ چه عجب! آیا برای دیدار من آمده ای یا مأموریتی داری؟

___ من برای گرفتن جان تو آمده ام.

___ یعنی خدا تو را فرستاده تا جان مرا بگیری!

___ آری! تو باید خود را برای مرگ آماده کنی.

___ ای عزرائیل! کجا دیده ای که دوستی، جان دوست خود را بگیرد؟

عزرائیل چون این سخن را می شنود، نمی داند چه جواب بدهد، او به اوج آسمان ها باز می گردد و با تو سخن می گوید:

___ خدایا! نزد ابراهیم رفتم تا جان او را بگیرم. او به من سخنی گفت که من نتوانستم جواب او را بدهم.

___ ای عزرائیل! اکنون نزد او باز گرد و به او چنین بگو که خدایت می گوید: کجا

دیده ای که دوست، دیدار دوست را خوش ندارد؟ همانا دوست، عاشق دیدار دوست خود است.

آری! تو می خواستی به ابراهیم (علیه السلام) بفهمانی که به مرگ این گونه نگاه نکنند، مرگ، جان کندن نیست. مرگ به مهمانی رفتن است، مهمانی خدای خوبی ها. چه کسی است که با تو رفیق باشد و دیدار تو را دوست نداشته باشد. (۱)

ص: ۱۸

۱- ۶. . علی بن الحسین، عن أبيه، عن أمير المؤمنين عليه السلام، قال: لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ قَبْضَ رُوحِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، بَعَثَ إِلَيْهِ مَلَكَ الْمَوْتِ، فَسَلَّمَ فَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَزَائِرُ أَنْتَ أَمْ دَاعٍ، فَقَالَ: بَلِ دَاعٍ فَأَجِبْ، فَقَالَ: هَلِ رَأَيْتَ خَلِيلًا يُمِيتُ خَلِيلًا؟ فَرَجَعَ حَتَّى وَقَفَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ، فَقَالَ: إِلَهِي، قَدْ سَمِعْتُ مَا قَالَ خَلِيلُكَ إِبْرَاهِيمَ، فَقَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: يَا مَلِكُ الْمَوْتِ، اذْهَبْ إِلَيْهِ وَقُلْ لَهُ: هَلِ رَأَيْتَ حَبِيبًا يَكْرَهُ لِقَاءَ حَبِيبِهِ؟ إِنَّ الْحَبِيبَ يُحِبُّ لِقَاءَ حَبِيبِهِ: أَمَالِي الصَّدُوقِ ص ۲۶۴، عِلَلُ الشَّرَائِعِ ج ۱ ص ۳۷، رُوضَةُ الْوَاعِظِينَ ص ۴۸۸، مُسْتَدْرَكُ الْوَسَائِلِ ج ۲ ص ۹۵، الْجَوَاهِرُ السَّنِيهَةُ ص ۲۴، بَحَارُ الْأَنْوَارِ ج ۶ ص ۱۲۷ وَج ۱۲ ص ۷۸.

پس کی می خواهی نجاتم بدهی؟

خدایا! تو خودت داری می بینی که مردم دارند هیزم جمع می کنند تا ابراهیم (علیه السلام) را با آتش بسوزانند!

فریادها بلند است، هر کس می خواهد از دین پدران خود حمایت کند، هیزم بیاورید، ای مردم! آتش، سزای کسی است که بت ها را شکسته و به دین ما اهانت کرده است.

بعد از مدتی، تا چشم کار می کند، هیزم جمع شده است، آتش زبانه می کشد، ابراهیم (علیه السلام) را هم در منجنیق نشانده اند و می خواهند او را به داخل آتش پرتاب کنند.

یکی با ابراهیم (علیه السلام) سخن می گوید: ای ابراهیم! آیا هنوز هم سر حرف خود هستی؟ آیا نمی خواهی دست از یکتاپرستی برداری؟

ابراهیم (علیه السلام) هیچ جوابی نمی دهد، او لبخندی بر لب دارد، همه امید او به توست.

جبرئیل این منظره را می بیند؛ شعله های آتشی که زبانه می کشد، جمعیتی که برای تماشا آمده اند، تماشای این منظره برای جبرئیل سخت است. او منتظر است تا تو کاری بکنی، اگر تو چند لحظه دیگر صبر کنی، ابراهیم (علیه السلام) در آتش خواهد سوخت. چرا باران نمی بارد تا این آتش خاموش شود؟ چرا باد و طوفان نمی وزد تا این آتش را پراکنده کند و بر روی خود این مردم بت پرست بیاندازد؟

سرانجام صبر جبرئیل تمام می شود، اکنون او با تو با تندی سخن می گوید: ای خدا! مگر نمی بینی که ابراهیم را می خواهند در آتش بسوزانند؟ روی زمین، کسی غیر از او تو را نمی پرستد، نگاه کن که دشمن چگونه او را اسیر کرده و می خواهد او را در آتش بیاندازد!

و تو به جبرئیل چنین می گویی: ای جبرئیل! آرام باش! من هرگز در کار خود عجله نمی کنم، کسی عجله می کند که می ترسد نتواند بعداً کاری انجام بدهد، من خدای توانایی هستم که هر وقت بخواهم، می توانم ابراهیم را نجات بدهم!... من آتش را برای او گلستان خواهم کرد.

آری! تو می خواستی به جبرئیل بفهمانی که برای نجات ابراهیم (علیه السلام) نیازی به آب و باران و طوفان نیست. مخلوقات تو که ضعیف و ناتوان هستند، برای برنامه های خود نیاز به وسایل دارند، اما تو خدایی و بی نیاز از همه چیز!

تو نیازی به عجله نداری، دوستانت را یاری می کنی به گونه ای که هیچ کس فکر آن را نمی کند، وقتی ابراهیم (علیه السلام) را به سوی آتش بیاندازند، در یک چشم به هم زدن آن آتش بزرگ را به گلستانی تبدیل می کنی.

و چقدر پیش می آید که من هم در زندگی خود به تو اعتراض می کنم که چرا کمک نمی کنی. می ترسم که تو هم فرصت را از دست بدهی! این مشکل من است که تو را خوب نشناختم!

تو هرگز در کار خود عجله نمی کنی، درست در بهترین موقع دست مرا می گیری و کمک می کنی و تنها من می مانم و شرمندگی از تو که چرا به تو اعتراض کردم!^(۱)

ص: ۲۰

۱-۷. عن الحسين بن خالد، عن الرضا عليه السلام قال: إن إبراهيم لما وُضع في كفه المنجنيق غضب جبرئيل، فأوحى الله إليه: ما يغضبك يا جبرئيل؟ قال: يا رب، خليلك ليس من يعبدك على وجه الأرض غيره، سلطت عليه عدوك وعدوه! فأوحى الله إليه: اسكت، إنما يعجل العبد الذي يخاف الفوت مثلك، فأما أنا فأني آخذه إذا شئت. فأهبط الله خاتماً فيه ستة أحرف: لا إله إلا الله، محمّد رسول الله، لا حول ولا قوة إلا بالله، فوّضت أمري إلى الله، أسندت ظهري إلى الله، حسبي الله. فأوحى الله إليه: أن تختّم بهذا الخاتم، فأني أجعل النارَ عليك برداً وسلاماً: أمالي الصدوق ص ۵۴۲، عيون أخبار الرضا ج ۱ ص ۶۰، الجواهر السنیه ص ۲۴، بحار الأنوار ج ۱۱ ص ۶۳ و ج ۱۲ ص ۳۵، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۶ ص ۷۹۷، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۴۳۵.

خدایا! چه شد که تو ابراهیم(علیه السلام) را به عنوان دوست خود انتخاب کردی؟

تو به او لقب «خلیل الله» دادی و فرشتگان او را به این نام می خوانند و من در جستجوی راز این کار تو هستم. تو صد و بیست و چهار هزار پیامبر داری، چطور شد که فقط ابراهیم(علیه السلام) را از میان آن ها برگزیدی و این تاج افتخار را به سر او نهادی؟

و ابراهیم(علیه السلام) خیلی خوشحال بود که دوست تو شده است و دوست داشت بداند، کدامین عمل و رفتار او باعث شده که او شایسته این مقام شود.

تو از دل ابراهیم(علیه السلام) خبر داشتی و می دانستی او به دنبال جواب این سول است، برای همین، روزی از روزها با ابراهیم(علیه السلام) این گونه سخن گفستی: ای ابراهیم! من تو را به عنوان دوست خود انتخاب کردم، زیرا در تو چهار چیز دیدم:

اول: تو خیلی مهمان نواز بودی و مهمان خود را گرامی می داشتی.

دوم: من به تو دستور دادم که فرزندت، اسماعیل را در راه من قربانی کنی و تو تسلیم دستور من شدی و فرزند دلبرت را به قربانگاه بردی.

سوم: آن روز که بت پرستان می خواستند تو را به جرم یکتاپرستی در آتش بیاندازند، دست از ایمان و عقیده خود برداشتی و بر توحید من باقی مانده و حاضر شدی در آتش بسوزی، اما به من شرک نوری.

چهارم: من به قلب تو نگاه کردم، دیدم که در قلب تو، فقط محبت من جای دارد. (۱)

* * *

آن روز، ابراهیم (علیه السلام) فهمید که تو، این چهار ویژگی او را پسندیده ای و رمز انتخاب او برای مقام «خلیل الله»، همین ها بوده است.

ص: ۲۲

۱ - ۸ . إِنَّ اللَّهَ أَوْحَىٰ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّكَ لَمَّا سَلَّمْتَ مَالَكَ لِلضَّيْفَانِ وَوَلَّدَكَ لِلْقُرْبَانَ وَنَفْسَكَ لِلنَّيْرَانِ وَقَلْبَكَ لِلرَّحْمَانِ، اتَّخَذْنَاكَ خَلِيلًا: الجواهر السنیه ص ۲۶، الفصول المهمه للحزب العاملی ج ۱ ص ۲۴، أمل الآمل ج ۱ ص ۱۴۶، معجم رجال الحديث ج ۱۶ ص ۲۵۰، أعيان الشيعة ج ۹ ص ۱۶۹.

در چاه افتاده ام، چه کنم؟

یوسف در چاه بود و تو را صدا می زد. هیچ کس از حال او خبر نداشت، پدر در انتظار او بود، او از تاریکی چاه وحشت کرده بود. او تو را می خواند و می دانست که تو صدایش را می شنوی و به زودی جواب او را خواهی داد.

و تو جبرئیل را به زمین فرستادی، از او خواستی تا به ته چاه برود و با یوسف سخن بگوید:

___ ای یوسف! اینجا چه می کنی؟

___ تو که هستی که مرا با اسم صدا می زنی؟

___ من فرستاده خدای تو هستم. آیا می خواهی از این چاه بیرون بیایی؟

___ اگر خدا بخواهد مرا از چاه بیرون خواهد آورد، من راضی به رضای او هستم.

این سخن یوسف، چقدر زیبا بود، او در اوج بلا ایستاده بود و از رضای تو سخن می گفت.

جبرئیل به سخن خود ادامه داد:

___ خدا مرا فرستاده است تا این دعا را به تو یاد بدهم تا از این چاه نجات پیدا کنی؟

___ کدام دعا؟

___ ای یوسف! این دعا را بخوان: بار خدایا! من تو را می خوانم، هیچ خدایی جز

تو نیست. تو نعمت های زیادی به من ارزانی داشتی. تو زمین و آسمان ها را آفریدی. تو خدای بزرگی هستی که بر بندگان خود کرم می کنی. از تو می خواهم تا بر محمد و آل محمد درود بفرستی و مرا از این گرفتاری نجات دهی.

یوسف می فهمد که محمد و آل محمد (ص) نزد تو خیلی عزیز هستند، پس تو را به حق آنان می خواند و تو هم او را از چاه نجات می دهی.

معلوم است که این دعا فقط برای یوسف نیست، هر کس که چون یوسف گرفتار شود و امیدش از همه جا قطع شود، باید این دعا را بخواند، باشد که تو او را نجات دهی. (۱)

ص: ۲۴

۱-۹. عن مسمع، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: لما طرح إخوة يوسف يوسف في الجُبِّ، أتاه جبرئيل عليه السلام فقال: يا غلام، ما تصنع ها هنا؟ فقال إن إخوتي ألقوني في الجُبِّ، قال: أفتحب أن تخرج منه؟ قال: ذاك إلى الله عز وجل إن شاء أخرجني. قال: فقال: إن الله تعالى يقول لك: ادعني بهذا الدعاء حتى أخرجك من الجُبِّ، فقال له: وما الدعاء؟ فقال: قل: اللهم إني أسألك بأن لك الحمد لا إله إلا أنت المَنَّان، بديع السماوات والأرض، ذو الجلال والإكرام، أن تصلي علي محمد وآل محمد، وأن تجعل لي مميًا أنا فيه فرجاً ومخرجاً. قال: ثم كان من قصته ما ذكر الله في كتابه: الكافي ج ۲ ص ۵۵۷، الجواهر السنیه ص ۲۹، التفسير الصافی ج ۳ ص ۱۱، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۴۱۶، بحار الأنوار ج ۱۲ ص ۲۴۷، تفسير القمی ج ۱ ص ۳۵۴.

چقدر گریه می کنی؟

خدایا! فرشتگانت به تو می گویند: خدایا! چرا شعیب این قدر گریه می کند؟ می ترسیم چشمان او آسیب ببیند!

مدتی می گذرد، شعیب هم چنان گریه می کند تا این که چشم او نابینا می شود، او دیگر نمی تواند جایی را ببیند.

تو چشمانش را شفا می دهی، شعیب شکر تو را می کند و باز بنای گریه و اشک را می گذارد تا آنجا که چشمان او نابینا می شود.

و تو اکنون با او سخن می گویی:

— ای شعیب! تا به کی گریه خواهی کرد؟ اگر از ترس عذاب من این گونه اشک می ریزی، بدان که من تو را از عذاب در امان داشته ام، اگر از شوق بهشت آرام و قرار نداری، بدان که من تو را وارد بهشت خواهم نمود.

— بارخدایا! تو که می دانی گریه من نه از ترس جهنم تو است و نه برای رسیدن به بهشت تو. چه کنم، من اسیر محبت تو شده ام و دلم بی قرار توست.

— اکنون که این سخن را گفتم من هم کاری می کنم تا بهترین مرد روی زمین نزد تو بیاید و خدمت تو را بنماید. (۱)

و این گونه می شود که موسی (علیه السلام) به کنعان می آید و سال ها خدمت شعیب را می کند.

ص: ۲۵

۱- ۱۰. عن أنس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: بكى شعيب من حبّ الله عزّ وجلّ حتّى عمى، فردّ الله عليه بصره، ثمّ بكى حتّى عمى، فردّ الله عليه بصره، ثمّ بكى حتّى عمى، فردّ الله عليه بصره، فلمّا كانت الرابعة أوحى الله عزّ وجلّ إليه: يا شعيب، إلی متى یكون هذا أبداً منك؟ إن یکن هذا خوفاً من النار فقد أجزتک، وإن یکن شوقاً إلی الجنّه، فقد أبحتک. فقال: إلهی وسیدی، أنت تعلم أنّی ما بکیت خوفاً من نارک ولا شوقاً إلی جنّتک، ولكن عقد حبّیک علی قلبی، فلست أصبر أو أراک. فأوحى الله إليه: أمّا إذا کان هذا هكذا، فمن أجل هذا سأخدمک کلیمی موسی بن عمران: علل الشرائع ج ۱ ص ۵۷، الجواهر السنیه ص ۳۱، بحار الأنوار ج ۱۲ ص ۳۸۱، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۱۲۵، جامع السعادات ج ۳ ص ۱۲۲، قصص الأنبياء للجزائری ص ۲۳۴.

موسی (علیه السلام) به فکر فرو رفته بود، او دیده بود که بعضی ها با صدای بلند تو را می خوانند، گویا که تو در اوج آسمان ها هستی و آن ها باید فریاد بزنند تا تو صدای آن ها را بشنوی، بعضی ها هم تو را آهسته و بی صدا می خوانند و با تو سخن می گویند.

موسی (علیه السلام) می خواست بداند که باید چگونه تو را صدا بزنند، برای همین یکبار که برای مناجات به سوی تو آمد، با تو چنین گفت:

___ خدایا! آیا تو به بندگانت نزدیک هستی تا تو را آهسته بخوانیم یا آن که از آن ها دور هستی تا تو را با صدای بلند بخوانیم؟

___ ای موسی! من همنشین کسی هستم که مرا می خواند، من کنار او هستم. (۱)

___ خدایا! بعضی وقت ها من خجالت می کشم به یاد تو باشم، خیال می کنم که در آن حالت، خوب نیست که من یاد تو باشم، فکر می کنم در آن حالت، اگر به یاد تو باشم، حرمت تو را نگه نداشته ام.

___ ای موسی! بدان که یاد من در هر لحظه، زیباست. در همه لحظات زندگی خود به یاد من باش! (۲)

ص: ۲۶

۱- ۱۱. عن أبي حمزه الثمالی، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: مكتوب في التوراه التي لم تُغَيَّر: إِنَّ موسى سأل رَبّه فقال: يا ربّ، أقریبٌ منّي فأناجیک؟ أم بعيدٌ فأنادیک؟ فأوحى الله عزّ وجلّ إليه: يا موسى، أنا جلیس من ذکرنی: الکافی ج ۲ ص ۴۹۶، وسائل الشیعه ج ۷ ص ۱۴۹، عدّه الداعی ص ۲۳۵، الجواهر السنیه ص ۴۰، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۳۴۳ و ج ۹۰ ص ۱۶۲، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۵ ص ۳۵۰، وراجع التوحید ص ۱۸۲، علل الشرائع ج ۱ ص ۲۸۴، کتاب من لا یحضره الفقیه ج ۱ ص ۲۸، التحصین لابن فهد ص ۱۵، المصنّف لابن أبی شیبّه ج ۱ ص ۱۳۸، شرح نهج البلاغه ج ۱۱ ص ۲۱۶، کنز العمال ج ۱ ص ۴۳۲، فیض القدیر ج ۵ ص ۲۸۳، کشف الخفاء ج ۱ ص ۲۰۱، تفسیر السلمی ج ۱ ص ۱۳۱، تفسیر الرازی ج ۵ ص ۱۰۳، تفسیر القرطبی ج ۴ ص ۳۱۱، تفسیر الثعالبی ج ۵ ص ۲۲۶، الدرّ المنثور ج ۱ ص ۱۹۵، تاریخ مدینه دمشق ج ۶۱ ص ۵۰، سیر أعلام النبلاء ج ۸ ص ۱۷۵، الأنساب ج ۴ ص ۱۳۶، تاریخ الإسلام ج ۱۷ ص ۱۵۴، قصص الأنبياء للراوندي ص ۱۶۶، کشف الغمّه ج ۳ ص ۷۹، الفصول المهمّه لابن الصبّاغ ج ۲ ص ۱۰۰۰.

۲- ۱۲. عن أبي جعفر عليه السلام قال: مكتوب في التوراه التي لم تُغَيَّر: إِنَّ موسى سأل رَبّه فقال: إلهی وسیدی، إنه یأتی علیّ مجالسٌ أعزّک وأجلّک أن أذکرک فیها، فقال: یا موسى، إن ذکرى حسنٌ علی کلّ حال: الکافی ج ۲ ص ۴۹۷، وسائل الشیعه ج ۱ ص ۳۱۰، الجواهر السنیه ص ۴۰، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۴۳۴، منتقى الجمان ج ۱ ص ۱۰۵۷، ذخیره المعاد ج ۱ ص ۲۲، الحدائق الناضره ج ۲ ص ۷۷.

آرزوی بزرگ برای چه؟

تو انسان را خلق کردی و می دانی که بزرگ ترین سرمایه انسان، روشنی قلب اوست. اگر دل او سیاه بشود، دیگر او روی سعادت را نخواهد دید و همه ارزش های او رنگ عوض خواهد کرد.

برای همین آن روز که موسی (علیه السلام) مهمان تو بود، با او چنین سخن گفתי: «ای موسی! از تو می خواهم که در دنیا، آرزوهای خیلی بزرگ نکنی که با این کار قلب تو سیاه خواهد شد و هر کس که قلب او سیاه بشود، از من دور خواهد شد.» (۱)

خدایا! وقتی من این سخن را خواندم، به فکر فرو رفتم، با خود گفتم آیا همه آرزوهای بزرگ، دل آدمی را سیاه می کند؟

بعد از مدتی فکر فهمیدم: آرزوی بزرگی که برای دنیا باشد و مرا عاشق دنیا کند، مرا از تو دور می کند و دلم را سیاه می کند.

آری، وقتی که همه چیز من، دنیا بشود، دیگر از تو دور می شوم و دنیا و زیبایی های آن، جای تو را در قلب من می گیرد و این خیلی خطرناک است.

خدایا! خوب می دانم، اگر در همین دنیا، آرزوهای بزرگی بکنم که رنگ و بوی آخرت دارد، مرا به تو نزدیک تر هم می کند؛

اگر آرزو کنم که مرا بهترین سربازِ امام زمان (علیه السلام) قرار بدهی!

اگر آرزو کنم که کنار آن حضرت مرا به فیض شهادت برسانی!

این آرزوها قلب مرا نورانی کرده و مرا بیشتر به تو نزدیک می کند.

ص: ۲۷

۱- ۱۳. فیما ناجی الله به موسی: یا موسی، لا يطول فی الدنيا أملك فیکسو قلبک، والقاسی القلب مئی بعید: الکافی ج ۲ ص ۳۲۹، تحف العقول ص ۴۹۰، وسائل الشیعه ج ۱۶ ص ۴۵، عدّه الداعی ص ۱۵۵، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۳۲۲، أعلام الدین للدیلمی ص ۲۱۸، الجواهر السنیه ص ۳۱.

چرا صورت بر خاک نهادی

تو پیامبران زیادی داری، امّا فقط یک نفر از آن ها را به عنوان «کلیم الله» انتخاب نمودی. آری! او کسی است که خود تو، مستقیم با او سخن گفتی، این افتخار بزرگی است.

اکنون تو می دانی که موسی (علیه السلام) می خواهد بداند که چرا تو او را برای این مقام انتخاب کردی. چرا فقط او؟ برای همین، بار دیگر سخن گفتن با او را آغاز می کنی.

___ ای موسی! آیا می دانی که چرا من تو را برای این مقام برگزیدم؟

___ نه! من نمی دانم.

___ من به همه بندگان خود نگاه کردم، می خواستم کسی را پیدا کنم تا با او سخن بگویم، دیدم که فقط تو هستی که در موقع نماز، صورت خود را بر خاک می گذاری! تو در مقابل من، خیلی فروتنی و خشوع داری. برای همین بود که من تو را انتخاب کردم، من به چهره خاک آلوده تو نگاه می کردم که در مقابل من آن را به روی خاک می نهادی. (۱)

ص: ۲۸

۱- ۱۴. عن علی بن یقظین، عن رِواه، عن أبی عبد الله علیه السلام، قال: أوحى الله إلى موسى عليه السلام: يا موسى، تدرى لِمَ اصطفيتك بكلامى دون خلقى؟ قال: يا رب، ولم ذاك؟ فأوحى الله تعالى إليه: يا موسى، إنى قلبت عبادى ظهراً لبطن، فلم أجد فيهم أحداً أذلّ نفساً لى منك، يا موسى، إنك إذا صليت وضعت خدك على التراب _ أو قال: على الأرض _ : الكافى ج ۲ ص ۱۲۳، علل الشرائع ج ۱ ص ۵۶، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ۱ ص ۳۳۲، وسائل الشيعه ج ۷ ص ۱۱، مكارم الأخلاق ص ۲۸۶، عدّه الداعى ص ۱۶۵، الجواهر السنیه ص ۴۵، بحار الأنوار ج ۷۲ ص ۱۲۹، ذكرى الشيعه ج ۳ ص ۴۵۹، الحدائق الناضره ج ۸ ص ۳۴۲، مصباح الفقيه ج ۲ ص ۳۶۳؛ عن جميل بن درّاج، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: أوحى الله تعالى إلى موسى: يا موسى، أتدرى لِمَ انتجتك من خلقى واصطفيتك لكلامى؟ قال: لا يا رب، فقال: إنى أطلعت إلى الأرض فلم أجد عليها أحداً أشدّ تواضعاً لى منك. فخرّ موسى ساجداً وعفرّ خديه فى التراب تدللاً لله عزّ وجلّ، فأوحى الله إليه: يا موسى، ارفع رأسك وأمّر يدك على موضع سجودك وامسح بها وجهك، وما نالته من بدنك فإنه شفاء من كلّ سقم وداء وآفه وعاهه: الدعوات ص ۷۸، الحدائق الناضره ج ۸ ص ۳۴۶، جواهر الكلام ج ۱۰ ص ۲۴۵، وسائل الشيعه ج ۷ ص ۱۴، أمالى الطوسى ص ۱۶۵، الجواهر السنیه ۶۷، بحار الأنوار ج ۵۹ ص ۲۶۸.

موسی (علیه السلام) کسی است که مناجات با تو را با همه دنیا عوض نمی کند، او می داند که ارزش یک لحظه سخن گفتن با تو چقدر است، او وقتی در مقابل تو می ایستد و راز دل با تو می گوید، لذتی را تجربه می کند که همه دنیا در مقابل آن هیچ است، پس چه شده است که او سکوت کرده است و با تو سخن نمی گوید؟

تو راز موسی (علیه السلام) را می دانی. تو به همه چیز آگاه هستی، اُمّیا دوست داری که علت این کار را از زبان خود موسی (علیه السلام) بشنوی. پس خطاب می کنی:

___ ای موسی! چرا با من سخن نمی گویی؟ چرا حرفی نمی زنی؟ چه شد آن مناجات های تو؟

___ خدایا! من روزه هستم و دهانم بو می دهد. من می خواهم صبر کنم تا افطار کنم و غذایی بخورم، دهانم خوشبو شود، آنگاه با تو سخن بگویم.

___ ای موسی! مگر خبر نداری که من بوی دهان روزه دار را بهتر از هر بویی دوست دارم. برای من، بوی دهان روزه دار از هر عطر و گلابی خوشبو تر است. (۱)

ص: ۲۹

۱- ۱۵. عن ابن أبي عمير، عن بعض أصحابنا، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: أوحى الله إلى موسى: ما يمنعك عن مناجاتي؟ قال: يا رب، أجلّك عن المناجاة لخلوف فم الصائم. فأوحى الله إليه: يا موسى، لخلوف فم الصائم أطيب عندى من ريح المسك: الكافي ج ۴ ص ۵۶، فضائل الأشهر الثلاثة ص ۱۲۱، وسائل الشيعة ج ۱۰ ص ۳۹۷، مكارم الأخلاق ص ۱۳۸، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۳۴۵، جامع أحاديث الشيعة ج ۹ ص ۹۷، تفسير السمرقندی ج ۲ ص ۳۹۹، الدر المنثور ج ۳ ص ۱۱۵، تفسير آلوسی ج ۹ ص ۴۳، منتهی المطلب ج ۲ ص ۶۰۸، الحدائق الناضرة ج ۱۳ ص ۸، جامع المدارك ج ۲ ص ۲۲۲، وروی عن النبی أنه قال: لخلوف الصائم أطيب عند الله من ريح المسك: راجع المجموع ج ۱ ص ۲۷۵، فتح الوهاب ج ۱ ص ۲۶، مغنی المحتاج ج ۱ ص ۵۶، إعانه الطالبین ج ۱ ص ۵۹، كتاب الموطأ ج ۱ ص ۳۱۰، تنوير الحوالك ص ۲۹۳، المبسوط للسرخسی ج ۳ ص ۹۹، المغنی لابن قدامة ج ۱ ص ۸۰، كشاف القناع ج ۱ ص ۸۲، تلخیص الحبير ج ۱ ص ۳۶۷، نیل الأوطار ج ۱ ص ۱۳۲، مسند أحمد ج ۲ ص ۲۳۲، سنن الدارمی ج ۲ ص ۲۴، صحیح البخاری ج ۲ ص ۲۲۶، صحیح مسلم ج ۲ ص ۱۵۸، سنن النسائی ج ۴ ص ۱۶۰، السنن الكبرى للبيهقي ج ۴ ص ۲۷۰، مجمع الزوائد ج ۱ ص ۱۹۷، عمده القاری ج ۱۰ ص ۲۵۶، تحفه الأحوذی ج ۳ ص ۳۴۶، مسند أبي داود ص ۳۱۲، مسند ابن راهويه ج ۱ ص ۴۵۵، السنن الكبرى للبيهقي ج ۲ ص ۹۰، صحیح ابن حبان ج ۸ ص ۲۱۰، صحیح ابن خزيمة ج ۳ ص ۱۹۷، المعجم الأوسط ج ۳ ص ۲۳۶، المعجم الكبير ج ۲ ص ۴۵، مسند الشاميين ج ۳ ص ۲۷۶، معرفه السنن والآثار ج ۳ ص ۴۴۷، الاستذكار ج ۳ ص ۳۷۵، التمهيد لابن عبد البر ج ۱۹ ص ۵۷، الجامع الصغير ج ۱ ص ۲۹۳، العهود المحمّديه ص ۱۷۲، كنز العمّال ج ۸ ص ۴۴۴، كشف الخفاء ج ۲ ص ۳۳، تاریخ بغداد ج ۳ ص ۴۱۹، تهذيب الكمال ج ۱۹ ص ۵۱۸.

این پیرزن چه همت بلندی دارد!

سال هاست که قوم بنی اسرائیل در انتظار امشب بوده اند، شبی که تو آن ها را از دست فرعون نجات می دهی و آن ها به آرزوی دیرین خود می رسند.

همه آماده اند تا حرکت کنند، موسی (علیه السلام) می خواهد از تاریکی شب استفاده کند و قبل از آن که سپاه فرعون متوجه حرکت آن ها شود، از مصر بیرون برود.

تو با موسی (علیه السلام) سخن می گویی: ای موسی! قبل از این که از مصر بروی، باید قبر یوسف را پیدا کنی و پیکر او را همراه خود ببری و آن را در بیت المقدس دفن کنی.

موسی (علیه السلام) رو به یاران خود می کند: چه کسی می داند قبر یوسف کجاست؟

هیچ کس جواب نمی دهد، بار دیگر او سخن خود را تکرار می کند، یکی می گوید: مادر بزرگ پیری دارم، گمانم او می داند که قبر یوسف کجاست.

موسی (علیه السلام) نزد آن پیرزن می رود و می گوید:

___ مادر! آیا تو می دانی قبر یوسف کجاست؟

___ آری! می دانم.

___ خوب. آن قبر را نشان ما بده تا ما هر چه زودتر حرکت کنیم.

___ ای موسی! اگر قبر یوسف را می خواهی باید هر چه من می گویم قبول کنی.

موسی (علیه السلام) به فکر فرو می رود، او نمی داند این پیرزن چه می خواهد. می ترسد

چیزی بخواهد که او نتواند آن را انجام بدهد، امّا تو که می دانی او چه می خواهد، تو به راز دل همه بندگان خود آگاه هستی. برای همین با موسی (علیه السلام) سخن می گویی: «ای موسی! شرط او را قبول کن».

موسی (علیه السلام) رو به پیرزن می کند و می گوید:

___ مادر! باشد، هر چه بگویی قبول می کنم، بگو بدانم چه می خواهی؟

___ می خواهم که مقام من در بهشت، همچون مقام تو و هم درجه تو باشم.

موسی (علیه السلام) از همّت والای این پیرزن تعجب می کند، به آن پیرزن قول می دهد که در روز قیامت، هم درجه او باشد. (۱)

اکنون همه می فهمند که تو چرا به موسی (علیه السلام) گفتی که شرط آن پیرزن را قبول کند، تو همّت بالای او را دوست داشتی، هر کس جای او بود، جوانی و ثروت دنیا را می خواست، امّا او چیزی را خواست که هیچ کس به آن فکر نمی کرد، تو می خواستی به همه بفهمانی که این گونه از تو حاجت بخواهند، حاجت های بزرگی مثل هم درجه بودن با پیامبران!

ص: ۳۱

۱- ۱۶. عن يزيد الكُنَاسِي، عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَى مُوسَى: أَنْ أَحْمِلْ عِظَامَ يُوسُفَ مِنْ مِصْرَ قَبْلَ خُرُوجِكَ مِنْهَا إِلَى الْأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ بِالشَّامِ. فَسَأَلَ عَنْ قَبْرِ يُوسُفَ، فَلَمْ يَعْرِفْهُ إِلَّا عَجُوزًا، وَقَالَتْ: لَا- أَدْلَمُكَ عَلَيْهِ إِلَّا- بِحِكْمِي، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ لَا- يَكْبُرُ عَلَيْكَ أَنْ تَجْعَلَ لَهَا حِكْمَهَا، فَقَالَ لَهَا مُوسَى: لَكَ حِكْمُكَ، فَقَالَتْ: إِنَّ حِكْمِي أَنْ أَكُونَ مَعَكَ فِي دَرَجَتِكَ الَّتِي تَكُونُ فِيهَا فِي الْجَنَّةِ: الْكَافِي ج ۸ ص ۱۵۵ وسائل الشيعة ج ۳ ص ۱۶۳، الجواهر السنیه ص ۴۶، جامع أحاديث الشيعة ج ۳ ص ۳۹۵، تفسير نور الثقلين ج ۲ ص ۴۷۴.

خدایا! مرا نصیحت کن

شبی از شب‌ها به موسی (علیه السلام) گفتی که می‌خواهی او را نصیحت و موعظه کنی.

موسی (علیه السلام) خیلی خوشحال شد، او دوست داشت بداند که نصیحت‌های تو چیست، او می‌خواست آن را بشنود و به دیگران هم بگوید، نصیحت‌های تو خیلی با ارزش هستند و اگر همه به آن عمل کنند، حتماً به خوشبختی دنیا و آخرت خواهند رسید.

و تو بار دیگر با موسی (علیه السلام) سخن می‌گویی:

ای موسی (علیه السلام)! من چهار نصیحت برای تو دارم:

۱ - تا زمانی که یقین نکرده‌ای همه گناهان تو را بخشیده‌ام، فکر خود را مشغول عیب‌ها و گناهان دیگران مکن!

۲ - تا زمانی که گنجینه‌های ثروت من تمام نشده است، غم روزی خود را مخور و نگران نباش!

۳ - تا زمانی که می‌بینی من همه کاره این دنیا هستم به کسی غیر از من دل‌مبند و فقط امیدت به من باشد.

۴ - تا زمانی که شیطان زنده است، از دسیسه و فریب‌های او ایمن باش. (۱)

ص: ۳۲

۱-۱۷. عن الأصمغ بن نباته، قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: قال الله عز وجل لموسى عليه السلام: يا موسى، احفظ وصيتي لك بأربعة أشياء: أولهنّ: ما دمت لا ترى ذنوبك تغفر، فلا تشتغل بعيوب غيرك. والثانية: ما دمت لا ترى كنوزي قد نفدت، فلا تغتم بسبب رزقك. والثالثة: ما دمت لا ترى زوال ملكي، فلا ترجأ أحداً غيري. والرابعة: ما دمت لا ترى الشيطان ميتاً فلا تأمن مكره: التوحيد ص ۳۷۲، الخصال ص ۲۱۷، روضه الواعظين ص ۴۶۹، الجواهر السنيه ص ۵۳، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۳۴۴.

تو با موسی (علیه السلام) این چنین سخن گفتی: «من عبادت کسی را قبول می‌کنم که دوستان مرا را بشناسد و حق آنان را ادا کند».

موسی (علیه السلام) به سخن تو فکر می‌کرد، او دوست داشت بداند دوستان تو چه کسانی هستند، برای همین از تو سول کرد:

___ خدایا! آیا منظور تو از دوستانت، ابراهیم و اسحاق و یعقوب (علیه السلام) هستند؟

___ آنان که نامشان را بردی، دوستان من هستند، اما منظور من کسانی بود که به خاطر آن‌ها آدم و حوا و بهشت را آفریدم.

___ خدایا! آنان چه کسانی هستند؟

___ محمد. کسی که نامش را از نام خود گرفته ام، من محمد هستم و او محمد.

___ بار خدایا! مرا از امت محمد قرار بده.

___ ای موسی! اگر مقام و منزلت او و خاندان او را بشناسی، از امت او خواهی بود. ای موسی! هر کس آن‌ها را بشناسد و به حق آن‌ها اعتراف کند، نزد من مقامی بزرگ خواهد داشت و قبل از آن که او حاجتش را از من بخواهد، من او را حاجت روا خواهم نمود و در گمراهی‌ها هدایتش خواهم نمود. (۱)

ص: ۳۳

۱-۱۸. یا موسی، لا أقبل الصلاة إلا لمن تواضع لعظمتي، وألزم قلبه خوفي، وقطع نهارة بذكرى، ولم يبت مصرّاً على الخطيئة، وعرف حقّ أوليائي وأحبابي. فقال موسى: يا ربّ، تعني بأوليائك وأحبابك إبراهيم وإسحاق ويعقوب؟ فقال تعالى: هم كذلك يا موسى، إلا أنّي أردتُ من من أجله خلقتُ آدم وحواء والجَنَّة والنار. فقال موسى: يا ربّ، ومن هو؟ قال: محمد أحمد، شققتُ اسمه من اسمي؛ لأنّني أنا المحمود. فقال موسى يا ربّ، اجعلني من أمته، فقال: يا موسى، أنت من أمته إذا عرفت منزله ومنزله أهل بيته، إنّ مثله ومثل أهل بيته فيمن خلقتُ كمثله الفردوس في الجنان، لا يبيس ورقها ولا يتغيّر طعمها، فمن عرفهم وعرف حقهم جعلتُ له عند الجهل حليماً وعند الظلمه نوراً، أجيبه قبل أن يدعوني، وأعطيه قبل أن يسألني: أمالي الصدوق ص ۷۵۶، معاني الأخبار ص ۵۴، جامع أحاديث الشيعة ج ۱ ص ۴۴۲، تفسير القمّي ج ۱ ص ۲۴۳، الجواهر السنيه ص ۵۹، بحار الأنوار ج ۲۶ ص ۲۶۷.

بیا ما را آشتی بده!

موسی (علیه السلام) در فکر بود که چقدر خوب بود اگر او می توانست یک سال تمام، روزه بگیرد و همه شب های آن را به نماز مشغول باشد.

این عبادت، آرزوی موسی (علیه السلام) بود. او می خواست تا حق عبادت تو را به جا آورد و فکر می کرد این طوری می تواند این کار را انجام بدهد.

تو هم که از راز دل او با خبر بودی، برای همین با او این چنین سخن گفتی:

— ای موسی! آیا می دانی کدام کار ثوابش از یک سال عبادت بیشتر است؟ یک سال عبادتی که روزها روزه بگیری و شب ها تا صبح نماز بخوانی.

— نه! نمی دانم.

— آیا تا به حال کسی را دیده ای که گناه زیادی انجام داده باشد و با من قهر کرده باشد؟

— آری! من افرادی را می شناسم که با تو قهر کرده اند.

— اگر تو او را با من آشتی بدهی و او را به در خانه من باز گردانی، بدان که این کار تو از یک سال عبادت بهتر است. (۱)

ص: ۳۴

۱- ۱۹. قال علی بن الحسین علیهما السلام: أوحى الله إلى موسى عليه السلام: حَبِّبِي إِلَى خَلْقِي وَحَبِّبْ خَلْقِي إِلَيَّ، قال: يا رب، كيف أفعَل؟ قال ذكّرهم آلائي ونعمائي ليحبّوني، فلئن تردّ أبقاً عن بابي أو ضالاً عن فنائي، خيرٌ لك من عبادة سنة صيام نهارها وقيام ليلها: مستدرک الوسائل ج ۱۲ ص ۲۴۰، منیه المرید ص ۱۱۶، الجواهر السنيه ص ۷۷، بحار الأنوار ج ۲ ص ۴.

کاش مرا صدا می زد!

به موسی (علیه السلام) دستور دادی تا عصای خود را بر رود نیل بزند، همین که او عصای خود را بر لب رود نیل زد، قدرت تو معجزه ای کرد، آب ها کنار رفت. همه با تعجب نگاه می کردند، موسی (علیه السلام) همراه با یاران خود به سلامت از رود نیل عبور کردند.

در همین هنگام، فرعون با سپاهش از راه رسید، او ابتدا می ترسید از آب عبور کند، یعنی همه سپاه او ترسیده بودند، بعد از لحظاتی، فرعون تصمیم گرفت تا از آب عبور کند، او به سرعت اسب خود را حرکت داد تا هر چه زودتر بتواند به آن طرف آب برسد. همه سپاه او نیز همراه او وارد رود نیل شدند.

وقتی آخرین نفر از سپاه فرعون نیز وارد رود نیل شد، تو اراده کردی و همه آب ها به روی هم آمد، فرعون و سپاهش در دریایی از آب گرفتار شدند.

فرعون که امیدی به نجات نداشت، فریادش را بلند کرد و از موسی (علیه السلام) کمک خواست. موسی (علیه السلام) صدای او را شنید، اما هیچ توجهی نکرد، درست است که فرعون در حق موسی (علیه السلام)، پدری کرده بود، اما اکنون نباید به او اعتنایی می کرد، فرعون سال هاست که ادعای خدایی کرده بود و هزاران نفر بی گناه را کشته بود، موسی (علیه السلام) برای چه باید به او کمک کند؟

آری! موسی (علیه السلام) فکر می کرد که باید هر چه زودتر این دشمن خدا نابود شود،

برای آخرین بار فرعون فریاد زد و از موسی (علیه السلام) کمک طلبید، اما موسی (علیه السلام) به او نگاهی هم نکرد، بعد از لحظاتی برای همیشه صدای فرعون خاموش شد.

اکنون تو با موسی (علیه السلام) سخن می گویی: ای موسی! اگر فرعون به جای این که از تو طلب کمک می کرد، مرا صدا می زد من او را کمک می کردم! او تو را صدا زد، اما تو هیچ توجهی به او نکردی. آیا می دانی چرا تو جواب او را ندادی؟ علت آن این بود که تو او را خلق نکرده بودی! اگر او مرا صدا می زد من جوابش را داده و او را نجات می دادم، آخر من او را خلق کرده بودم! (۱)

موسی (علیه السلام) به فکر فرو رفت، به راستی تو چه خدای مهربانی هستی؟ تو هرگز دل فرعون را که سال های سال، ادعای خدایی کرده است را نمی شکستی! اگر او تو را صدا می زد، کمکش می کردی و نجاتش می دادی، تو خدا هستی و بندگانت را دوست داری.

افسوس که از تو برای ما کم گفته اند، نه، برای ما از تو زیاد گفته اند، البته از غضب و خشم تو!!

چرا ما از مهربانی تو، کمتر می دانیم؟

ص: ۳۶

۱ - ۲۰. . حدیثی ابراهیم بن محمّد الهمدانی قال: قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام: لأني علّه غرق الله فرعون وقد آمن به؟ قال: لأنه آمن عند روه البأس، وهو غير مقبول. إلى أن قال ولعلّه أُخرى غرق الله فرعون، وهي أنه استغاث بموسى حين أدركه الغرق ولم يستغث بالله، فأوحى الله إلى موسى: يا موسى، إنك ما أغثت فرعون لأنك لم تخلقه، ولو استغاث بي لأغثته: علل الشرائع ج ۱ ص ۵۹، الجواهر السنيه ص ۶۴.

سلام بر پادشاهان بهشت!

شبی از شب‌ها، موسی (علیه السلام) مهمان تو بود، او آمده بود تا از رحمت تو بهره مند شود، او بر روی کوه طور ایستاده بود و با تو سخن می‌گفت. صدای تو به گوشش رسید:

___ ای موسی! من بندگانی دارم که آنان را پادشاهان بهشت قرار خواهم داد.

___ بار خدایا! من دوست دارم بدانم آنان چه کسانی هستند که به بهشت می‌روند و در آنجا بر اهل بهشت، حکومت می‌کنند؟

___ آنان کسانی هستند که در دنیا، دل‌های بندگان مومن مرا شاد می‌کنند.

آن شب، موسی (علیه السلام) فهمید که شاد کردن دل اهل ایمان، چقدر نزد تو ارزش دارد که پاداشی به این بزرگی به کسانی می‌دهی که همواره شادی و نشاط را به دیگران هدیه می‌کنند. [\(۱\)](#)

ص: ۳۷

۱- ۲۱. عن عبد الله بن الوليد الوصافي، قال: سمعتُ أبا جعفر عليه السلام يقول: إنَّ فيما ناجى الله به موسى عليه السلام أن قال: إنَّ لي عبادةً أُبيحهم جنتي وأُحكّمهم فيها، قال: يا ربِّ، ومَن هواء الذين تُبيحهم جنتك وتُحكّمهم فيها؟ قال: من أدخل علي موني سروراً: الكافي ج ۲ ص ۱۸۹، مستدرک الوسائل ج ۱۲ ص ۳۹۴، الجواهر السنيه ص ۴۷، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۳۵۶، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۵ ص ۵۳۴، مكيال المكارم ج ۱ ص ۴۵۲.

وقتی فرشته برای گدایی می آید

تو هیچ گاه امید کسی را ناامید نمی کنی و گدای درگاه خود را دست خالی بر نمی گردانی. برای همین دوست داری که بندگان تو هم هیچ گاه گدایی را ناامید نکنند.

هر کس که در این دنیا به ثروت و مالی رسیده است، به برکت و عنایت تو بوده است. تو بندگان را امتحان می کنی، می خواهی بدانی آیا آن ها به فکر دیگران هستند یا نه؟

تو به موسی (علیه السلام) چنین گفتی: ای موسی! به بندگان من بگو که هیچ گاه گدایی را از در خانه خود ناامید برنگردانند، چرا که گاهی من فرشته ای از فرشتگانم را به شکل انسانی در می آورم و او را به در خانه بندگانم می فرستم تا بینم آن ها چگونه رفتار خواهند نمود. این امتحانی برای آن هاست. من می خواهم بدانم آیا آن ها آن گدا را ناامید خواهند کرد یا نه؟(۱)

ص: ۳۸

۱- ۲۲. عن الوصافی، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: كان فيما ناجى الله به موسى عليه السلام أن قال: يا موسى، أكرم السائل ببذل يسير، أو برد جميل؛ لأنه يأتيك من ليس بأنس ولا جان، ملائكة من ملائكة الرحمان، يبلونك فيما خولتك ويسألونك مما نولتك، فانظر كيف أنت صانع يا بن عمران: الكافي ج ۴ ص ۱۵، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ۲ ص ۶۸، وسائل الشيعه ج ۹ ص ۴۱۹، الجواهر السنيه ص ۴۸، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۳۴۵، جامع أحاديث الشيعه ج ۸ ص ۴۷۸.

تو از موسی (علیه السلام) خواستی تا تو را دوست بدارد و کاری کند که مردم هم تو را دوست داشته باشند.

وقتی موسی (علیه السلام) این سخن تو را شنید به فکر فرو رفت. محبت به تو در قلب موسی (علیه السلام) موج می زد، او هیچ چیز و هیچ کس را به اندازه تو دوست نداشت، اما او نمی دانست چه کار کند که مردم تو را بیشتر دوست داشته باشند.

او باید راه حلی پیدا می کرد، اما هر چه فکر کرد چیزی به ذهنش نرسید. سرانجام تصمیم گرفت از تو کمک بخواهد:

___ خدایا! من چه کنم که بندگان تو را دوست داشته باشند؟ چگونه می توانم قلب آن ها را با محبت تو آشنا کنم؟

___ ای موسی! من نعمت های زیادی به بندگانم داده ام، تو کاری کن که آنان به یاد نعمت های من بیافتند، ای موسی! خوبی های مرا برای آن ها بگو. نعمت های مرا برای آن ها بگو، آن وقت خواهی دید که آن ها چگونه مرا دوست خواهند داشت. (۱)

ص: ۳۹

۱- ۲۳. حدّثنا أیوب بن نوح بن دارج، قال: حدّثنا علی بن موسی الرضا عن أبیه موسی بن جعفر، عن أبیه جعفر بن محمّد، عن أبیه محمّد بن علی، عن أبیه علی بن الحسین، عن أبیه الحسین بن علی، عن أبیه أمير المومنین علیهم السلام، قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: أوحی الله إلی نجیّه موسی علیه السلام: یا موسی، أحبّنی وحبّنی إلی خلقی، قال هذا أحبّیک، فکیف أحبّیک إلی خلقک؟ قال: اذکر لهم آلائی ونعمائی علیهم وبلائی عندهم، فإنّهم لا ینکرون إذا لا یعرفون منی إلاّ کل خیر: أمالی الطوسی ص ۴۸۴، الجواهر السنیه ص ۶۸.

موسی (علیه السلام) به سوی قوم خود می رود، او تورات را همراه خود دارد، او باید مأموریت بزرگ خویش را آغاز کند، اکنون که تو با او سخن گفته ای او «کَلِمَةُ اللَّهِ» شده است باید بیشتر به هدایت مردم اندیشه کند.

همه مردم جمع شده اند و منتظر هستند تا او با آنان سخن بگوید، منبری برای او آماده کرده اند، او بر بالای منبر می رود و برای مردم سخن می گوید.

این صدای موسی (علیه السلام) است: «ای مردم! خدا با من سخن گفت و تورات را بر من نازل کرد».

و تو از دل او خبر داری، می دانی الآن او به چه فکر می کند، یک لحظه فکری به ذهن او می رسد، او با خود می گوید: علم و دانش من از همه بیشتر است.

آری! او می بیند که تو تورات را بر او نازل کردی، تورات، کتاب آسمانی توست، سخنان تو در آن نوشته شده است، حتماً کسی بهتر از او در دنیا نیست.

موسی (علیه السلام) در همین فکر است که تو جبرئیل را خبر می کنی و به او می گویی: ای جبرئیل! خودت را به موسی برسان و به او بگو که باید نزد خضر برود و شاگردی او را بنماید، زیرا علم و دانش خضر از او بیشتر است. (۱)

و این گونه می شود که موسی (علیه السلام) به جستجوی خضر (علیه السلام) پرداخت، او راه طولانی رفت تا توانست به خضر (علیه السلام) برسد. خضر (علیه السلام) از او خواست تا با هم به کشتی سوار شوند و به سفری دور و دراز بروند، موسی (علیه السلام) در این سفر، خیلی چیزها از خضر (علیه السلام) یاد گرفت و فهمید که علم و دانش خضر (علیه السلام) از او خیلی بیشتر است.

ص: ۴۰

۱- ۲۴. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لما كلم الله موسى وأنزل عليه الألواح، رجع إلى بني إسرائيل فصعد المنبر، فأخبرهم أنّ الله كلمه وأنزل عليه التوراه، ثم قال في نفسه: ما خلق الله خلقاً أعلم منّي، فأوحى الله إلى جبرئيل: أدرك موسى فقد هلك، وأعلمه أنّ عند ملتقى البحرين عند الصخره الكبيره رجلاً أعلم منك، فصر إليه وتعلّم من علمه، فنزل جبرئيل على موسى فأخبره بذلك: علل الشرائع ج ۱ ص ۶۹، الجواهر السنيه ص ۶۸، بحار الأنوار ج ۱۳ ص ۲۷۸، تفسير القمّي ج ۲ ص ۳۷، التفسير الصافي ج ۳ ص ۲۴۸، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۲۷۰.

چرا دیگر باران نمی آید

امسال باران نیامده است و قحطی همه جا را فرا گرفته است، مردم نزد موسی (علیه السلام) می آیند و از او می خواهند فکری بکند.

موسی (علیه السلام) هم به آنان دستور می دهد تا فردا همه در بیابان جمع بشوند تا برای آمدن باران، دعا کنند و تو را صدا بزنند.

صبح زود همه مردم از خانه هایشان بیرون می آیند و به سوی بیابان می روند، موسی (علیه السلام) دست خود را به سوی آسمان می گیرد و می گوید: بار خدایا! باران رحمتت را بر ما نازل کن!

همه مردم نیز آمین می گویند، موسی (علیه السلام) منتظر است تا تو این دعا را مستجاب کنی.

اما تو به موسی (علیه السلام) چنین می گویی:

___ ای موسی! من دعای شما را مستجاب نخواهم کرد.

___ برای چه؟

___ در میان شما کسی است که بر گناهی اصرار دارد، تا او در میان شما باشد من دعای شما را اجابت نمی کنم.

___ بار خدایا! آن شخص کیست؟ او را به من معرفی کن تا او را از جمع خود بیرون کنیم.

— نه! من این کار را نمی کنم.

اکنون موسی (علیه السلام) رو به مردم می کند و از آن ها می خواهد تا همگی توبه کنند. اگر همه توبه کنند آن شخص گنهکار هم توبه خواهد نمود و آن وقت، رحمت تو نازل خواهد شد.

همه مردم به درگاه تو توبه کردند و بعد از لحظاتی، این باران رحمت تو بود که دشت های تشنه را سیراب می کرد. (۱)

ص: ۴۲

۱- ۲۵. إن موسى عليه السلام استسقى لبنى إسرائيل حين أصابهم قحط، فأوحى الله إليه، لا أستجيبُ لك ولا لمن معك وفيكم نَمَامٌ قد أصرَّ على النَمِيمه، فقال: يا ربِّ، ومَن هو حَتَّى نخرجه مِن بيننا؟ فقال: يا موسى، أنهاكم عن النَمِيمه وأكون نَمَاماً! فتابوا بأجمعهم، فسئقوا: تفسير القرطبي ج ۲۰ ص ۲۳۹، جامع السعادات ج ۲ ص ۲۱۳، الجواهر السنیه ص ۷۸، بحار الأنوار ج ۷۲ ص ۲۶۸.

تو چطور به اینجا آمدی؟

موسی (علیه السلام) به اوج آسمان ها نگریست، نگاهش از آسمان ها گذشت، مردی را دید که در زیر سایه عرش خدا جای دارد، موسی (علیه السلام) تعجب کرد، او می خواست بداند که این مرد چه کرده است که شایسته این مقام شده است. شاید او، پیامبری از پیامبران تو باشد، شاید هم...

موسی (علیه السلام) با خود گفت که بهتر است از خود تو پرسد که آن مرد کیست و چه کاری انجام داده است که روح او این قدر اوج گرفته و زیر سایه عرش تو جای گرفته است.

___ بار خدایا! آن مرد کیست که به این مقام رسیده است؟

___ او کسی است که به پدر و مادر خود نیکی نموده و در دنیا هرگز، سخن چینی نکرده است.

و آن لحظه بود که موسی (علیه السلام) به فکر فرو رفت، چه کسی فکر می کرد که نیکی به پدر و مادر و ترک سخن چینی این قدر نزد تو ارزش داشته باشد؟ [\(۱\)](#)

ص: ۴۳

۱- ۲۶. عن یونس بن ظبیان، عن الصادق علیه السلام، قال: بینا موسی علیه السلام یناجی ربّه إذا رأى رجلاً تحت ظلّ عرش الله، قال: یا ربّ، من هذا الذی قد أظله عرشک؟ قال: یا موسی، هذا کان بازاً بوالدیه ولم یمش بالنمیمه: روضه الواعظین ص ۳۶۸، وسائل الشیعه ج ۱۲ ص ۳۱۰، عدّه الداعی ص ۷۶، الجواهر السنیه ص ۵۴، بحار الأنوار ج ۷۱ ص ۶۵، جامع أحادیث الشیعه ج ۲۱ ص ۴۴۲.

آن شب موسی (علیه السلام) مهمان تو بود، آنجا کوه طور بود، نور مهتاب همه جا را روشن کرده بود، نسیم می وزید، موسی (علیه السلام) به تو چنین گفت:

___ خدایا! مرا نصیحتی بنما.

___ ای موسی! من خدای تو هستم و امشب سه نصیحت برای تو دارم.

___ من سراپا گوش هستم.

___ نصیحت اول این که به مادر خود مهربانی و نیکی کنی.

___ چشم. نصیحت دوم تو چیست؟

___ آن که به مادر خود مهربان باشی و به او نیکی نمایی.

___ چشم. نصیحت سوم تو چیست؟

___ آن که به پدر خود نیکی کنی و با او مهربان باشی.

آن شب موسی (علیه السلام) فهمید که باید به مادر خود دو برابر پدر خود نیکی نماید، آری! تو می دانی که مادر برای بزرگ کردن فرزندش چه زحماتی می کشد که پدر اصلاً از آن ها خبر ندارد. (۱)

ص: ۴۴

۱- ۲۷. عن جابر بن یزید الجعفی، عن الباقر علیه السلام، قال: قال موسی علیه السلام: یا ربّ أوصنی، قال: أوصیک بأبیک، فکان یقال لذلك: إنّ للأُمّ ثلثی البرّ ولأب الثلث: أمالی الصدوق ص ۶۰۱، وسائل الشیعه ج ۲۱ ص ۴۹۲، مستدرک الوسائل ج ۱۵ ص ۱۸۱، مشکاه الأنوار ص ۲۸۱، الجواهر السنیة ص ۵۸، جامع أحادیث الشیعه ج ۲۱ ص ۴۳۴.

تو گنهکاران را بشارت بده!

تو می خواستی تا با داوود(علیه السلام) سخن بگویی، می خواستی او پیام مهمی را به مردم برسانی، برای همین به داوود(علیه السلام) چنین گفتی:

___ ای داوود! از تو می خواهم تا به بندگان گنهکار من بشارت بدهی و بندگان خوب مرا بیم دهی.

___ بارخدا یا! چگونه گنهکاران را بشارت دهم و خوبان را بترسانم؟

___ به گنهکاران بشارت بده، زیرا من توبه آن ها را قبول می کنم و از گناهانشان می گذرم و بندگان خوبم را بیم بده و بترسان، مبادا آن ها به کارهای خوب خود مغرور بشوند. (۱)

ص: ۴۵

۱- ۲۸. عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال الله تعالى لداود: يا داود، بَشِّرِ الْمَذْنِبِينَ وَأَنْذِرِ الصَّادِقِينَ، قال: كيف أُبَشِّرِ الْمَذْنِبِينَ وَأَنْذِرِ الصَّادِقِينَ؟ قال: بَشِّرِ الْمَذْنِبِينَ أَنِّي أَقْبَلُ التَّوْبَةَ وَأَعْفُو عَنِ الذَّنْبِ، وَأَنْذِرِ الصَّادِقِينَ أَنْ لَا يُعْجَبُوا بِأَعْمَالِهِمْ، فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَبْدٍ أَنْصَبَهُ لِلْحِسَابِ إِلَّا هَلَكَ: الكافي ج ۲ ص ۳۱۴، وسائل الشيعه ج ۱ ص ۹۹، عدّه الداعی ص ۲۲۲، الجواهر السنيه ص ۸۲، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۴۰، جامع أحاديث الشيعه ج ۱ ص ۳۸۷، تفسير نور الثقلين ج ۵ ص ۲۶۸.

چرا به بالای کوه رفتی؟

تو از همه پیامبران خواستی تا به سفر حج بروند و اعمال حج انجام بدهند، تو کعبه را خانه خودت قرار دادی و آن را عزیز و بزرگ شمردی.

و آن روز نوبت داوود(علیه السلام) بود که به طواف این خانه بیاید. او به عشق دیدار خانه تو حرکت کرد، طواف خانه تو را انجام داد و سپس به سرزمین عرفات رفت. روز عرفه بود، او نگاهی به صحرای عرفات کرد، آنجا خیلی شلوغ بود و همه مشغول دعا بودند. داوود(علیه السلام) به دنبال جای خلوتی می گشت. در آن طرف، کوهی را دید، تصمیم گرفت تا از آن کوه بالا رود و بر بلندی آن کوه بایستد و تو را بخواند.

او از آن کوه بالا رفت و در آنجا تو را خواند و با تو مناجات کرد. وقتی دعای او تمام شد، تو جبرئیل را نزد او فرستادی تا پیام تو را به او برساند. پیام تو این بود: «ای داوود! چرا به بالای کوه رفتی و با من مناجات کردی؟ آیا می ترسیدی که اگر در پایین کوه باشی من صدای تو را نشنوم؟».

و بعد به جبرئیل گفتی تا صخره ای در عمق دریای سرخ را به او نشان بدهد، در آنجا صخره ای بزرگ بود، زیر آن صخره، کرمی کوچک زندگی می کرد، جبرئیل به داوود(علیه السلام) چنین گفت: ای داوود! خدا می گوید: «من صدای این کرم را در زیر این صخره و در ته دریا می شنوم. من صدای همه کسانی که مرا بخوانند را می شنوم».(۱)

ص: ۴۶

۱- ۲۹. عن ابن مُسکان، عمّن رواه، عن أبي عبد الله عليه السلام: إنّ داود لما وقف بعرفات نظر إلى الناس وكثرتهم، فصعد الجبل وأقبل يدعو، فلما قضى نسكه أتاه جبرئيل فقال له: يا داود، يقول لك ربك: لِمَ صعدتَ الجبل؟ ظننتَ أنه يخفي عليّ صوتٌ من صوتٍ؟ ثم مضى به إلى جدّه، فرسب به في البحر مسيره أربعين صباحاً في البرّ، فإذا صخره فلقها، فإذا فيها دوده، فقال له: يا داود، يقول لك ربك: أنا أسمع صوت هذه الدوده في بطن الصخره في قعر هذا البحر، فظننتَ أنه يخفي عليّ صوتٌ من صوتٍ؟: الكافي ج ۴ ص ۲۱۴، الجواهر السنیه ص ۸۴، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۱۶، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۴ ص ۱۶.

تو هم باید کار کنی!

___ ای داوود! آیا می خواهی بهترین بنده من باشی؟

___ آری! این آرزوی من است.

___ همه کردار و رفتار تو خوب است. اگر می خواهی بهترین بنده من باشی، باید یک تغییر در زندگی خود بدهی.

___ چه تغییری؟

___ تو از بیت المال حقوق می گیری. اگر می خواهی بهترین بنده من باشی، باید خودت کار کنی و مزد بگیری و با آن زندگی را اداره کنی.

وقتی داوود(علیه السلام) این سخن تو را شنید گریه کرد، او دلش می خواست تا مثل بقیه مردم کار کند و از دسترنج خویش روزی بخورد، اما دیگر سن و سالی از او گذشته است، آیا او خواهد توانست حرفه ای را یاد بگیرد و با آن کار کند؟

تو می دانستی که داوود(علیه السلام) واقعاً می خواهد کار کند، قدرت خود را به نمایش گذاشتی، کاری کردی که آهن در دست داوود(علیه السلام) مانند موم نرم شود.

از آن روز به بعد، داوود(علیه السلام) ساعت های زیادی می نشست و آهن به دست می گرفت و زره درست می کرد و آن را می فروخت. او ۳۶۰ زره ساخت و با پول آن از بیت المال بی نیاز شد. آن روز بود که داوود(علیه السلام) بهترین بنده تو شد. (۱)

آری! تو دوست داری تا بندگان خوبت از دسترنج خویش روزی بخورند، نه از بیت المال!

ص: ۴۷

۱ - ۳۰. عن الفضل بن أبي قُرَّة السَّمْنَدِي، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: أوحى الله إلى داود: إِنَّكَ نِعَمَ الْعَبْدِ لَوْلَا أَنَّكَ تَأْكُلُ مِنَ بَيْتِ الْمَالِ وَلَا تَعْمَلُ بِيَدِكَ شَيْئاً، فَبَكَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَى الْحَدِيدِ: أَنْ لَنْ لِعَبْدِي دَاوُدَ، فَأَلَانَ اللَّهُ لَهُ الْحَدِيدَ، فَكَانَ يَعْمَلُ كُلَّ يَوْمٍ دَرْعاً فَيَبِيعُهَا بِأَلْفِ دَرَاهِمٍ، فَعَمِلَ ثَلَاثَمِائَةَ وَسِتِّينَ دَرْعاً فَبَاعَهَا بِثَلَاثَمِائَةِ وَسِتِّينَ أَلْفاً، وَاسْتَعْنَى عَنِ بَيْتِ الْمَالِ: الْكَافِي ج ۵ ص ۷۴، كِتَابُ مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه ج ۳ ص ۱۶۲، تَهْذِيبُ الْأَحْكَامِ ج ۶ ص ۳۲۶، وَسَائِلُ الشَّيْخَةِ ج ۱۷ ص ۳۷، الْجَوَاهِرُ السَّنِيه ص ۹۳، بَحَارُ الْأَنْوَارِ ج ۱۴ ص ۱۳، جَامِعُ أَحَادِيثِ الشَّيْخَةِ ج ۱۷ ص ۱۳۱، تَفْسِيرُ نَوْرِ الثَّقَلَيْنِ ج ۳ ص ۴۴۶، مَجْمَعُ الْبَحْرَيْنِ ج ۴ ص ۱۶۱.

چرا راه را گم کرده‌ای؟

آن مرد به خلوت کوهی پناه آورده بود و روزها روزه می گرفت و شب ها هم دعا می خواند. او هزاران بار تو را صدا زد تا شاید صدایش را بشنوی و حاجتش را روا کنی.

آن روز، چهلمین روزی بود که او در آن کوه بود، او فکر می کرد که دیگر تو حاجت او را می دهی. غروب آن روز هم فرا رسید و او به خواسته خود نرسید.

او دیگر طاقت نیاورد، به سوی شهر بازگشت. وقتی دوستانش او را دیدند از علت ناراحتی او سول کردند. او ماجرا را گفت، آن ها به او گفتند: خوب است نزد عیسی (علیه السلام) بروی و از او علت این ماجرا را سول کنی.

او نزد عیسی (علیه السلام) آمد و جریان خود را تعریف کرد، عیسی (علیه السلام) تعجب کرد که چرا تو حاجت این بنده خود را نداده‌ای؟ او می خواست راز کار تو را بداند.

و تو با عیسی (علیه السلام) چنین گفتی:

___ ای عیسی! اگر او تا آخر عمر هم دعا می کرد من دعای او را مستجاب نمی کردم!

___ برای چه؟ مگر او چه کرده است؟

___ او می خواست من صدایش را بشنوم باید از دری می آمد که من آن را معرفی کرده ام. من تو را پیامبر و نماینده خود روی زمین قرار داده ام، او به تو اعتقادی

ندارد، چگونه می شود که من دعای او را مستجاب کنم در حالی که می دانم در قلب خود، به پیامبری تو هیچ اعتقادی ندارد؟(۱)

آری! این یک قانون توست، اگر می خواهم تو صدایم را بشنوی، باید قلب من به نماینده تو اعتقاد داشته باشد. کسی که امام زمان خود را شناسد، بیگانه درگاه توست، هر چقدر تو را صدا بزند، جوابش را نمی دهی، او باید «بابُ الله» را پیدا کند، باید از دروازه رحمت خدا وارد شود.

ص: ۴۹

۱- ۳۱. عن العلاء بن رزین، عن محمّد بن مسلم، عن أحدهما عليهما السلام: إنّ رجلاً من بنی اسرائیل اجتهد أربعین لیلةً ثمّ دعا الله فلم یتجب له، فأتی عیسی یشکو إلیه ویسأله الدعاء له. قال: فتطهّر عیسی ودعا الله تعالی، فأوحی الله إلیه: یا عیسی، إنّه أتانی من غیر الباب الذی أوتی منه، إنّه دعانی وفی قلبه شکّ منک، فلو دعانی حتّی ینقطع عنقه أو تنتشر أنامله ما استجبتُ له: الکافی ج ۲ ص ۴۰۰، مستدرک الوسائل ج ۱ ص ۱۶۶، أمالی المفید ص ۳، عدّه الداعی ص ۵۷، الجواهر السنیة ص ۱۱۱، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۲۷۹، جامع أحادیث الشیعه ج ۱ ص ۴۴۳، تفسیر کنز الدقائق ج ۱ ص ۴۵۱، غایه المرام ج ۶ ص ۱۳۷.

چه شد که اینجا گلستان شد؟

امروز عیسی (علیه السلام) می خواهد به قبرستان برود، تو دوست داری که بندگان تو به قبرستان بروند. در قبرستان است که بندگان تو به فکر فرو می روند و مرگ را باور می کنند. آن ها می فهمند که سرانجام روزی نوبت آن ها هم می رسد و در خانه قبر منزل خواهند کرد.

عیسی (علیه السلام) در قبرستان قدم می زند، برای اهل ایمان از تو طلب رحمت می کند. او وقتی از کنار یک قبر عبور می کند، متوجه می شود که صاحب این قبر، به عذاب گرفتار است، او پیامبر توست، چیزهایی را می بیند که دیگران نمی بینند.

یک سال می گذرد، عیسی (علیه السلام) بار دیگر گذرش به همان قبرستان می افتد، از کنار همان قبر عبور می کند که می بیند صاحب آن، در ناز و نعمت توست. تعجب می کند، اکنون با تو سخن می گوید:

___ خدایا! سال قبل که به اینجا آمدم، صاحب این قبر در عذاب بود، چه شد که امروز مهمان نعمت و رحمت توست؟

___ ای عیسی! صاحب این قبر، پسری دارد. او دو کار نیک انجام داد و من به خاطر آن کار خوب پسر، عذاب را از پدر برداشتم و او را مهمان رحمت خود کردم.

___ آن دو کار نیک چه بود که آن پسر انجام داد؟

___ راهی که مردم از آن عبور می کردند را اصلاح کرد و سرپرستی یتیمی را به عهده گرفت. (۱)

ص: ۵۰

۱- ۳۲. عن شریف بن سابق التّفلیسی، عن ابراهیم بن محمّد، عن الصادق علیه السلام، عن ابيه، عن آبائه عليهم السلام، قال: رسول الله صلى الله عليه و آله: مرّ عیسی علیه السلام بقبرٍ یُعذّب صاحبه، ثمّ مرّ به من قابل فاذا هو لیس یُعذّب، فقال: یا ربّ، مررتُ بهذا القبر عام أوّل وهو یُعذّب، ومررتُ به العام فاذا هو لیس یُعذّب؟ قال: فأوحى الله إلیه: یا روح الله، إنّه أدرك له ولد فأصلح طریقاً و آوی یتیماً، فغفرتُ له بما عمل ابنه: الکافی ج ۶ ص ۳، أمالی الصدوق ص ۶۰۳، روضه الواعظین ص ۴۲۹، وسائل الشیعه ج ۱۶ ص ۳۳۸، عدّه الداعی ص ۷۷، الجواهر السنیه ص ۱۱۳، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۲۸۷، جامع أحادیث الشیعه ج ۱۶ ص ۲۴۴، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۳۲۳.

هر شب این موقع که می شود این بنده تو از خواب برمی خیزد، وضو می گیرد و به نماز می ایستد. او در خلوت شب با تو انس می گیرد، دعا می خواند، اشک می ریزد.

هیچ کس نمی داند که او چه لذتی از این نماز شب خود می برد، وقتی که او دست های خود را به سوی آسمان بلند می کند و با تمام وجود تو را می خواند، آرامش همه دنیا، مهمان قلب او می شود، او دیگر تو را دارد، کسی که تو را دارد غم ندارد.

امّا امشب خبری از این بنده خوب تو نیست، امشب او خواب می ماند، وقت نماز شب می گذرد، دیگر سپیده صبح طلوع کرده است که او بیدار شده است.

او تا شب ناراحت است که چرا سعادت گفتگو و مناجات با تو را از دست داده است، او نمی داند که تو کاری کردی که خواب بماند. کاش او سخن تو را می شنید، کاش او می دانست که خواب ماندن او، رحمتی از جانب تو بود.

اگر این بنده تو خواب نمی ماند، دیگر غرور او را فرا می گرفت، خیال می کرد که کسی شده است و این غرور برای او آفت بزرگی بود. تو بنده خود را دوست داشتی و نمی خواستی او دچار غرور بشود، برای همین کاری کردی که او خواب بماند. [\(۱\)](#)

ص: ۵۱

۱- ۳۳. عن أبي عبيدة الحدّاء، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: قال الله تعالى: إِنَّ مِنْ عِبَادِي الْمُؤْمِنِينَ لِمَنْ يَجْتَهِدُ فِي عِبَادَتِي، فَيَقُومُ مِنْ رِقَادِهِ وَلَذِيذِ وَسَادِهِ، فَيَسْجُدُ فِي اللَّيَالِي وَيَتَعَبُ نَفْسَهُ فِي عِبَادَتِي، فَأُضْرِبُهُ بِالنَّعَاسِ اللَّيْلَةَ وَاللَّيْلَتَيْنِ نَظْرًا مَنَى لَهُ وَإِبْقَاءً عَلَيْهِ، فَيَنَامُ حَتَّى يَصْبِحَ فَيَقُومُ وَهُوَ مَاقَتْ لِنَفْسِهِ زَارِيٌّ عَلَيْهَا، وَلَوْ أُخْلِى بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَا يَرِيدُ مِنْ عِبَادَتِي لَدَخَلَهُ مِنْ ذَلِكَ الْعُجْبِ، فَيَصِيرُهُ الْعُجْبُ إِلَى الْفِتْنَةِ بِأَعْمَالِهِ وَرِضَاهُ بِنَفْسِهِ، حَتَّى يَظُنَّ أَنَّهُ قَدْ فَاقَ الْعَابِدِينَ وَجَازَ فِي عِبَادَتِي حَدَّ التَّقْصِيرِ، فَيَتَبَاعَدُ مِنِّي عِنْدَ ذَلِكَ وَهُوَ يَظُنُّ أَنَّهُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ: الكافي ج ۲ ص ۶۱، كتاب التمهيح ص ۵۷، التوحيد ص ۴۰۵، وسائل الشيعه ج ۱ ص ۹۸، مشكاه الأنوار ص ۵۳۸، الجواهر السنیه ص ۱۱۸، بحار الأنوار ج ۶۹ ص ۳۲۸، جامع أحاديث الشيعه ج ۱ ص ۳۸۹.

فقط به خاطر خدا آمدم

تو نگاهی به زمین می کنی، می بینی که در گوشه ای از این زمین پهناور، فردی در یک خانه ایستاده است. تو می دانی او برای دیدن دوست خود به آنجا آمده است، او فقط به خاطر تو می خواهد حالی از دوست خود بپرسد و دیداری با او تازه کند.

اکنون تو یکی از فرشتگان خود را می طلبی و از او می خواهی هر چه زودتر، به زمین برود، فرشتگان می توانند به شکل انسان ها در بیایند، او باید به شکل انسانی شود و به در آن خانه برود و از طرف تو با آن فرد سخن بگوید:

___ ای مرد! اینجا چه می کنی؟

___ اینجا خانه دوست من است. آمدم او را ببینم.

___ برای چه این کار را می کنی؟

___ فقط به خاطر خدا.

___ یعنی واقعاً تو این کار را فقط به خاطر خدا انجام می دهی؟

___ آری! این دوست من نه مقامی دارد، نه پول زیادی! من فقط به خاطر خدا به دیدن او آمده ام.

___ خوشا به حال تو! بدان که خدا مرا فرستاده است تا تو را بشارت بدهم.

___ یعنی تو بشارتی از طرف خدا برای من آورده ای.

___ بله! خدا بهشت را به تو ارزانی داشت و چنین فرمود: «هر کس به دیدار مونی برود، بداند که به دیدار آن مون نرفته است، بلکه او به دیدار من آمده است و من بهشت را، پاداش این کار او قرار می دهم».(۱)

* * *

من در تعجب از سخن تو هستم، وقتی تو می بینی که به دیدار مونی می روم و این کار را فقط به خاطر تو انجام می دهم، به این کار من ارزش زیادی می دهی، آخر چگونه ممکن است که تو دیدار مونی را مانند دیدار خودت می دانی، تو چقدر دوست داری که بندگان تو با هم مهربان باشند.

ای کاش بندگان تو با این سخن تو آشنا بودند، آن وقت در جمع آنان، همواره محبت و صمیمیت موج می زد و هیچ گاه کسی از کمبود محبت رنج نمی کشید!

افسوس و صد افسوس که بندگان تو خیال می کنند باید حتماً به مکه بروند و دور کعبه طواف کنند تا بتوانند بگویند به دیدار خدا رفته ایم. کاش آن ها می دانستند که دیدار یک همسایه مون، همان دیدار توست، چرا که تو در قلب بندگان خوبت جای داری!

چه کنم، چه بگویم که با چشم خود دیده ام که بنده ای از بندگان تو به سفر مکه می رود، در حالی که یک سال است مادر خود را ندیده است!!

ص: ۵۳

۱- ۳۴. عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: حدثني جبرئيل أن الله عزَّ وجلَّ أهبط إلي الأرض ملكاً، فأقبل حتى وقف على باب دارٍ عليه رجل يستأذن، فقال له الملك: ما حاجتك؟ قال: أخ لي مسلم زرته في الله تعالى، فقال له الملك: ما جاء بك إلا ذاك؟ قال: ما جاء بي إلا ذاك، قال: فأني رسول الله إليك، وهو يُقرئك السلام ويقول: وجبت لك الجنة. وقال الملك: إن الله تعالى يقول: أيما مسلم زار مسلماً فليس إياه زار إِيَّاي زار وثوابه عليَّ الجنة: الكافي ج ۲ ص ۱۷۶، وسائل الشيعه ج ۱۴ ص ۵۸۳، مستدرک الوسائل ج ۱۰ ص ۳۷۲، الجواهر السنیه ص ۱۲۸، بحار الأنوار ج ۵۶ ص ۱۸۸، جامع أحاديث الشيعه ج ۱۲ ص ۶۲۴.

چقدر کودکان را دوست داری؟

موسی (علیه السلام) مهمان تو بود و از تو این سول را کرد:

___ خدایا! یکی از اعمالی را که خیلی دوست داری، برایم ذکر کن!

___ ای موسی! سعی کن کودکان را دوست داشته باشی. بدان که من خیلی دوست دارم بندگانم، کودکان را دوست داشته باشند، زیرا من آنان را بر توحید خود خلق کرده ام، ای موسی! هر کودکی در روزگار کودکی از دنیا برود، جای او در بهشت رحمت من خواهد بود. (۱)

آن روز موسی (علیه السلام) دانست که محبت کردن به کودکان را تو چقدر دوست داری، آری! همه کودکان با فطرت خویش، تو را می شناسند و برای همین است که این قدر به دل می نشینند.

ص: ۵۴

۱- ۳۵. عن یعقوب بن یحیی بن المشاور، عن أبيه، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: قال موسى عليه السلام: يا رب، أي الأعمال أفضل عندك؟ قال: حبّ الأطفال، فإني فطرتهم على توحیدی، فإن أمّتهم أدخلتهم برحمتی جنتی: المحاسن ج ۱ ص ۲۹۳، مستدرک الوسائل ج ۱۵ ص ۱۱۴، مکارم الأخلاق ص ۲۳۷، الجواهر السنيه ص ۷۱، بحار الأنوار ج ۱۰۱ ص ۹۷، جامع أحاديث الشيعة ج ۲۱ ص ۲۹۲.

کلیدهای طلایی را نمی خواهیم!

تو محمد(ص) را خیلی دوست داری، او آخرین پیامبر توست، او همه زیبایی ها را در وجود خود جای داده است، او راز خلقت انسان است، آن روز که فرشتگان به خلقت آدم(علیه السلام) اعتراض کردند، نمی دانستند که روزی، محمد(ص) پا به عرصه گیتی می نهد و آن ها می توانند در وجودش، همه خوبی ها را ببینند.

تو می دانی که محمد(ص) چند روزی است گرسنه است، او غذای خود را به دیگران می دهد، دشمنان، مسلمانان را در شرایط سخت اقتصادی قرار داده اند، آن ها فکر می کنند که با این کار می توانند جلو رشد اسلام را بگیرند.

و اکنون تو دو فرشته را فرا می خوانی؛ یکی از آن ها جبرئیل است و دیگری فرشته ای است که خزانه دار همه ثروت های دنیاست. تو به آن ها مأموریت می دهی تا نزد محمد(ص) بروند و پیام تو را به او برسانند.

این دو فرشته به زمین می آیند، جبرئیل بارها و بارها به زمین آمده است، اما آن فرشته، هرگز به زمین سفر نکرده است. اکنون آن ها نزد آخرین پیامبر تو، محمد(ص) هستند. سلام می کنند و با مهربانی جواب می شنوند.

فرشته خزانه دار چنین می گوید: ای سرور ما! خدا به تو سلام می رساند و می گوید: «این ها، کلید همه ثروت دنیاست. انتخاب با خودت است، تو پیامبر من هستی، کدام را انتخاب می کنی: آیا می خواهی مانند پادشاهان زندگی کنی یا مانند

اکنون فرشته سکوت می کند تا جواب این سول را بشنود، به راستی پیامبر تو چه جواب خواهد داد.

محمد(ص) نگاهی به جبرئیل می کند و از او مشورت می خواهد، جبرئیل نظر خود را این گونه بیان می کند: «ای محمد! زندگی همراه با فروتنی را انتخاب کن».

اینجاست که محمد(ص) به آن فرشته می گوید: «من دوست دارم همانند بندگان زندگی کنم».^(۱)

* * *

من در تعجب از این رفتار پیامبر هستم، او که خود عقل کل بود، باز هم با جبرئیل مشورت کرد، چرا که هر کس که مشورت کند ضرر نمی کند، اما افسوس که من این گونه آموخته ام که به جای مشورت در انجام امور مهم زندگی خود، کار دیگر بکنم و آن را جزء دین بشمارم! چرا من به جای مشورت گرفتن به استخاره روی آورده ام؟ در کجا آمده است که پیامبر با قرآن یا تسبیح، استخاره گرفته باشد؟

ص: ۵۶

۱- ۳۶. هبط مع جبرئیل ملک لم یطأ الأرض قط، معه مفاتیح خزائن الأرض، فقال: یا محمد، إن ربك یقرئک السلام ویقول لك: هذه مفاتیح خزائن الأرض، فإن شئت فكن نبياً عبداً، وإن شئت فكن نبياً ملكاً، فأشار إليه جبرئیل فقال: تواضع یا محمد، فقال: بل أكون نبياً عبداً، بل أكون نبياً عبداً: أمالی الصدوق ص ۵۳۵، روضه الواعظین ص ۵۸، مناقب آل أبی طالب ج ۱ ص ۱۵۴، الجواهر السنیه ص ۱۳۴، بحار الأنوار ج ۱۸ ص ۳۳۴.

بگو بدانم تو چه کاره ای؟

عده ای از مسلمانان در مسجد نشسته اند، آن ها با یکدیگر سخن می گویند. یکی از آن ها خیلی به خود مغرور شده است، او خیال می کند خودش به تنهایی توانسته، بنده خوبی باشد و دور گناه نرود.

تو صدای او را می شنوی، او برای دیگران از بدی و زشتی گناهان سخن می گوید: «ای دوستان من! مواظب باشید که شیطان شما را فریب ندهد، مبادا فریب وسوسه های او را بخورید. اگر گناهان انسان زیاد بشود از رحمت خدا بی بهره می ماند و دیگر خدا او را نمی بخشد. من یک نفر را می شناسم که از بس گناه کرده است، خدا دیگر او را نمی بخشد، من حاضر هستم قسم بخورم که هرگز خدا او را عفو نخواهد کرد».

تو این کلام او را می شنوی و می دانی از چه کسی سخن می گوید و منظور او کدام بنده توست. تو اکنون از این سخن به خشم می آیی. او چه کاره است که بگوید تو چه کسی را ببخشی و چه کسی را نبخشی؟

تو همان لحظه اراده می کنی و تمام گناهان آن گناهکار را به یک چشم بر هم زدن می ببخشی و گوینده این سخن را از درگاه خود می رانی و هیچ کدام از کارهای خوب او را قبول نمی کنی، باشد که دیگر کسی برای رحمت و مهربانی تو، اندازه ای مشخص نکند، مهربانی تو هیچ اندازه ای ندارد! (۱)

ص: ۵۷

۱- ۳۷. عن جُنْدَبِ الْغِفَارِيِّ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: إِنَّ رَجُلًا قَالَ: وَاللَّهِ لَا يَغْفِرُ اللَّهُ لِفُلَانٍ، فَقَالَ اللَّهُ: مَنْ ذَا الَّذِي تَأْتِي عَلَيَّ أَنْ لَا- أَغْفِرُ لِفُلَانٍ؟ فَأَيُّ قَدِّ غَفَرْتُ لِفُلَانٍ، وَأَحْبَطْتُ عَمَلَ الثَّانِي بِقَوْلِهِ لَا يَغْفِرُ اللَّهُ لِفُلَانٍ: الْجَوَاهِرُ السَّنِيهِ ص ۱۵۹، وسائل الشيعه ج ۱۵ ص ۳۳۶.

چگونه بنده شکرگزاری باشم؟

___ ای موسی! از تو می خواهم که شکر نعمت های مرا به جا آوری!

___ بارخدایا! من همواره شکر نعمت های تو را نموده ام.

___ از تو می خواهم که حقّ شکر مرا ادا کنی و شکرگزاری را به نهایت آن برسانی.

___ خدایا! من چگونه می توانم چنین کاری بکنم؟ تو نعمت های زیادی به من داده ای. من هرگز نمی توانم شکر همه این نعمت ها را انجام بدهم، من حتّی نمی توانم نعمت هایی را که به من داده ای بشمارم تا چه رسد که بخواهم شکر همه آن نعمت ها را به جا آورم. خدایا! اگر من شکر همه نعمت های تو را هم به جا آورم، می دانم که این شکر کردن من، فقط با توفیق تو بوده است، این شکر کردن، خودش نعمت دیگری از طرف توست، من باید این نعمت را هم شکر کنم.

___ ای موسی! تو حقّ شکر مرا ادا کردی و شکرگزاری را به نهایت آن رساندی!

___ چگونه؟

___ وقتی که تو اعتراف کردی که شکر کردن تو هم نعمتی از نعمت های من است، دیگر حقّ شکرگزاری را ادا کرده ای. (۱)

ص: ۵۸

۱- ۳۸. عن ابن أبي عمير، عن أبي عبد الله صاحب السابريّ - فيما أعلم أو غيره - عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: أوحى الله عزّ وجلّ إلی موسى: يا موسى، اشكرني حقّ - شكري، فقال: يا ربّ، كيف أشكرك حقّ شكرك، وليس من شكرٍ أشكرك به إلاّ - وأنت أنعمت به عليّ، قال: يا موسى الآن شكرتني حين علمت أنّ ذلك منّي: الكافي ج ۲ ص ۹۸، الجواهر السنیه ص ۴۱، بحار لأنوار ج ۱۳ ص ۳۵۱، تفسير نور الثقلين ج ۴ ص ۲۰۱.

خدایا! من دوست دارم، همیشه به یاد نعمت هایی که تو به من داده ای باشم، تو کمکم کن که بنده شکرگزاری باشم. کمکم کن که دیگر هرگز به نداشته هایم فکر نکنم! کاری کن که من همیشه به داشته هایم فکر کنم، به نعمت هایی که تو به من داده ای، اندیشه کنم.

من می دانم وقتی به نعمت هایی که تو به من داده ای فکر کنم به طور ناخودآگاه، نعمت های دیگر را به سوی خود جذب می کنم. آری! ذهن من وقتی همواره به زیبایی ها بیانیدشد، زیبایی ها را به سوی خود جذب می کند.

ص: ۵۹

من فقط تو را دارم و بس!

روز قیامت فرا می رسد، همه مردم برای حسابرسی جمع شده اند، تشنگی بیداد می کند، تو موان را به سوی حوض کوثر دعوت می کنی و آنان از آب گوارا می نوشند و سپس به سوی بهشت روانه می شوند.

در این میان، گنهکاری منتظر است تا به سزای عمل خود برسد، او در دنیا گناهان زیادی انجام داده است، او می فهمد که به زودی به سوی جهنم خواهد رفت، برای همین دست به دعا برمی دارد و چنین می گوید: خدایا! چگونه من در آتش جهنم بسوزم حال آن که من در دنیا فقط تو را می پرستیدم و هرگز غیر تو را عبادت نکردم. تو صدای او را می شنوی، می دانی که او راست می گوید، درست است او در دنیا فریب شیطان را خورده است و گناهانی انجام داده است، اما هرگز به تو شرک نورزیده است، برای همین تو با فرشتگان چنین سخن می گویی: ای فرشتگان! من کسانی که به یکتایی من اقرار کنند را خیلی دوست دارم و بر من لازم است که آنان را از آتش جهنم نجات بدهم، این بنده مرا به بهشت ببرید! (۱)

ص: ۶۰

۱- ۳۹. عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إذا كان يوم القيامة أمر الله بأقوام ساءت أعمالهم في دار الدنيا إلى النار، فيقولون: ربنا كيف تدخلنا النار وقد كنا نوحّدك في دار الدنيا؟... إلى أن قال: فيقول الله: ملائكتي، وعزّتي وجلّالي ما خلقت خلقاً أحبّ إليّ من المقرّين بتوحيدي، وأن لا إله غيري، وحقّ عليّ أن لا أصلي بالنار أهل توحيدي، أدخلوا عبادي الجنّة: أمالي الصدوق ص ۳۷۲، التوحيد ص ۲۹، روضه الواعظين ص ۴۲، الجواهر السنیه ص ۱۳۶، بحار الأنوار ج ۸ ص ۳۵۹.

توبه دنبال خوبی‌ها بودی؟

امشب، شب جمعه است و تو آن فرشته را صدا می‌زنی و از او می‌خواهی تا به آسمان دنیا سفر کند و مأموریت خود را انجام بدهد.

آن فرشته، ملکوت تو را پشت سر می‌گذارد، از آسمان‌ها می‌گذرد و به آسمان دنیا می‌رسد. او تا صبح باید این پیام تو را ندا دهد. او شب‌های دیگر هفته، وقت سحر به آنجا می‌آید، اما شب‌های جمعه باید از اولین لحظات شب در آنجا باشد.

نگاه او به غروب سرخ خورشید است، دیگر لحظاتی تا پایان روز باقی نمانده است، خورشید در افق پنهان می‌شود و صدای این فرشته تمام آسمان را می‌گیرد. او فرستاده توست و از جانب تو چنین می‌گوید، پیام تو برای بندگانت این است:

آیا کسی هست حاجتی داشته باشد و از من بخواهد تا حاجت او را برآورده کنم؟

آیا کسی هست که از گناهش توبه کند تا من توبه او را بپذیرم؟

ای کسانی که به دنبال خوبی‌ها هستید بشتابید که رحمت من، پذیرای شماست. (۱)

ص: ۶۱

۱- ۴۰. عن إبراهيم بن أبي محمود، قال: قلت للرضا عليه السلام: ما تقول في الحديث الذي يرويه الناس عن رسول الله صلى الله عليه وآله: إن الله ينزل كل ليلة إلى سماء الدنيا؟ فقال عليه السلام: لعن الله المحرّفين للكلم عن مواضعه، والله ما قال رسول الله صلى الله عليه وآله كذلك، إنما قال: إن الله تعالى ينزل ملكاً إلى السماء الدنيا كل ليلة، ففي الثلث الأخير وليه الجمعة من أول الليل، فيأمره فينادي: هل من سائلٍ فأعطيهِ، هل من تائبٍ فأتوب عليه؟ هل من مستغفرٍ فأغفر له؟ يا طالب الخير أقبل، ويا طالب الشرِّ أقصر. فلا يزال ينادي بذلك حتى يطلع الفجر، فإذا طلع الفجر عاد إلى محلّه من ملكوت السماء: دعائم الإسلام ج ۱ ص ۱۸۰، أمالي الصدوق ص ۴۹۶، التوحيد ص ۱۷۶، عيون أخبار الرضا ج ۲ ص ۱۱۶، وسائل الشيعه ج ۷ ص ۳۸۹، مستدرک الوسائل ج ۶ ص ۷۵، الاحتجاج ج ۲ ص ۱۸۳، عدّه الداعيص ۴۰، الجواهر السنیه ص ۱۴۲، بحار الأنوار ج ۳ ص ۳۱۴، جامع أحاديث الشيعه ج ۶ ص ۱۷۵، كشف الغمّه ج ۳ ص ۷۹.

تو انسان را آفریده ای و به او عقل داده ای تا بتواند با کمک آن، راه درست را از راه نادرست، تشخیص دهد.

من نمی دانستم که تو عقل را قبل از خلقت انسان آفریده ای، تا این که سخن پیامبرت را شنیدم. او برای من چنین گفت که تو وقتی عقل را آفریدی با او سخن گفتی.

تو با عقل این چنین سخن گفتی:

به عزّت و جلال خودم، سوگند که تو عزیزترین موجودی هستی که من تاکنون آن را آفریده ام!

هیچ آفریده ای به زیبایی و کمال تو نمی رسد!

بندگان من فقط به کمک تو می توانند مرا شناخته و یکتاپرست شوند.

آنان به خاطر تو به سوی عبادت و اطاعت من رو خواهند آورد.

هر کس از گناه و زشتی دوری کند، از تو کمک گرفته است... (۱)

ص: ۶۲

۱- ۴۱. عن أمير المؤمنين عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إن الله تعالى خلق العقل - إلى أن قال - ثم قال له أدبر فأدبر، ثم قال له أقبل فأقبل، فقال الربّ: وعزّتي وجلّالي، ما خلقتُ خلقاً أحسن منك ولا أشرف منك ولا أعزّ منك، بك أوحد وبك أعيد وبك أدعى، وبك أرتجى وبك أبتغي، وبك أخاف وبك أهدر، وبك الثواب وبك العقاب. فخرّ العقل عند ذلك ساجداً، وكان في سجوده ألف عام، فقال الربّ: ارفع رأسك وسل تعطّ، واشفع تُشفع، فرفع العقل رأسه فقال: إلهي، أسألك أن تُشفعني فيمن خلقتني فيه. فقال الله لملائكته: أشهدكم أنّي قد شفّعت فيمن خلقتني فيه: الخصال ص ۴۲۷، معاني الأخبار ص ۳۱۳، روضه الواعظين ص ۳، مستدرک الطوائل ج ۱۱ ص ۲۰۴، أمالی الطوسی ص ۵۴۲، الجواهر السنیه ص ۱۴۸، بحار الأنوار ج ۱ ص ۱۰۷، جامع أحاديث الشیعه ج ۱ ص ۳۴۴.

دیگر به دنبال ماهی نگردید!

در آن طرف دنیا، پادشاهی بر کشوری حکومت می کند، او تو را به خدایی قبول ندارد، کافر و بی دین است. روزی از روزها او بیمار می شود، پزشکان دور او جمع می شوند و دستور می دهند تا ماهی مخصوصی صید شود و او از آن بخورد.

اما حالا که وقت صید ماهی نیست، آن ماهی در دل دریا زندگی می کند. آیا پادشاه شفا خواهد گرفت؟

مأموران به سوی دریا می روند تا شاید بتوانند آن ماهی را صید کنند و تو فرشته ای را می فرستی تا آن ماهی را از دل دریا به سمت ساحل بفرستد.

بعد از مدتی، مأموران با دست پُر به قصر برمی گردند و پادشاه خیلی خوشحال می شود.

چند ماه می گذرد، یکی از بندگان خوب تو نیز به همان بیماری مبتلا می شود، او می داند که شفای او در خوردن آن ماهی است. او خوشحال است الان موقع صید آن ماهی است، او چند نفر از دوستان خود را به سوی ساحل می فرستد تا آن ماهی را برای او صید کنند، اما تو فرشته ای را می فرستی تا آن ماهی ها را از ساحل دور کند. دوستان آن مون، هر چه تلاش می کنند نمی توانند آن ماهی را صید کنند و ناامید برمی گردند.

اکنون فرشتگان از این کار شگفت زده می شوند، آن ها با خود می گویند: این چه کاری بود که خدا کرد؟ آن کافر را یاری نمود و آن گونه او را به خواسته اش رساند، اما وقتی نوبت به بنده مونس رسید، نه تنها او را یاری نکرد، بلکه بلای او

را شدت بخشید.

و تو این سخن را می شنوی، دیگر باید برای آن ها توضیح بدهی تا همه به راز کار تو پی ببرند. سخن تو چنین است:

من خدای مهربان هستم و هرگز به بندگان خود ستم نمی کنم، شما دیدید که من چگونه برای آن کافر، شکار ماهی را آسان نمودم، امّا علّت آن را نمی دانید. آن کافر در این دنیا کار خوب و نیکی انجام داده بود، درست است او کافر است، امّا من هیچ کار خوبی را بدون مزد نمی گذارم، من خواستم تا کار خوب او را در همین دنیا پاداش بدهم. او در روز قیامت به خاطر کفرش به عذاب گرفتار خواهد شد.

شما آن بنده مون دیدید که من چگونه مانع شدم تا ماهی را صید کند بدانید که آن بنده خوب من در این دنیا، گناه بزرگی انجام داده بود، من می خواستم تا با بلایی که در این دنیا می بیند، آن گناه او را ببخشم. من می خواستم تا سختی هایی که او به خاطر آن بیماری می کشد، کفّاره آن گنااهش باشد. اکنون اگر پرونده اعمال آن بنده مون مرا نگاه کنید، هیچ گناهی در آن نمی بینید. او هرگز در روز قیامت به عذاب گرفتار نخواهد شد، زیرا من گناه او را با آن بلایی که به او رساندم، بخشیدم. او در روز قیامت در بهشت مهمان من خواهد بود. (۱)

پایان.

ص: ۶۴

۱- ۴۲. عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: سمعتُ رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: كان فيما مضى ملكان مون وكافر، فمرض الكافر فاشتهدى سمكه في غير أوانها لأن ذلك الصنف من السمك كان يومئذ في اللجج حيث لا يقدر عليه، فأئسته الأطباء من نفسه وقالوا: استخلف من يقوم بالملك؛ فإن شفاك في هذه السمكه ولا سبيل إليها، فبعث الله ملكاً أمره أن يزعب السمك إلى حيث يسهل أخذها، فأخذت له فأكلها وبرأ. ثم إن ذلك المون مرض في وقت كان جنس ذلك السمك لا يفارق الشطوط، مثل عله الكافر، فوصف له الأطباء تلك السمكه وقالوا: طب نفساً، فهذا أوان وجودها. فبعث الله ذلك الملك وأمره أن يزعب ذلك السمك حتى يدخل اللجج حيث لا يقدر على صيده، فعجب من ذلك ملائكة السماء وأهل الأرض حتى كادوا أن يفتنوا، فأوحى الله إلى ملائكة السماء وإلى نبي ذلك الزمان في الأرض: إني أنا الكريم المتفضل القادر، لا يضرنى ما أعطى ولا ينفعنى ما أمتنع، ولا أظلم أحداً مثقال ذره؛ أمّا الكافر فإنما سهلت له أخذ السمك في غير أوانها ليكون جبراً على حسنه كان عملها، إذ كان حقاً على أن لا أبطل لأحد حسنه حتى يرد القيامة ولا حسنه في صحيفته، ويدخل النار بكفره. ومنعت العابد من تلك السمكه بعينها لخطيئه كانت منه أردت تمحيصها عنه بمنع تلك الشهوه وإعدام ذلك الدواء، ليأتيني ولا ذنب عليه فيدخل الجنة: الجواهر السنيه ص ۱۷۱، بحار الأنوار ج ۶۴ ص ۲۳۳ و ج ۸۹ ص ۲۴۲.

(١) . عن محمد بن علي الباقر عليه السلام: إن الله عز وجل لما أخرج ذرية آدم عليه السلام من ظهره ليأخذ عليهم الميثاق بالربوبية له وبالنبوة لكل نبي، فكان أول من أخذ له عليهم الميثاق بنبوه محمد بن عبد الله صلى الله عليه وآله ثم قال: إن الله عز وجل قال لآدم: انظر ماذا ترى، فنظر آدم إلى ذريته - وهم ذر قد ملأوا السماء - قال آدم: يا رب، ما أكثر ذريتي! ولأمر ما خلقتهم، فما تريد منهم بأخذك الميثاق عليهم؟ قال الله جل وعز: يعبدونني لا يشركون بي شيئاً، ويونون برسلي ويتبعونهم. قال آدم: يا رب، فما لي أرى بعض الذر أعظم من بعض، وبعضهم له نورٌ كثير وبعضهم له نورٌ قليل، وبعضهم ليس له نور؟ فقال الله عز وجل: لذلك خلقتهم؛ لأبلوهم في كل حال-تهم. قال آدم: يا رب، أتأذن لي بالكلام فأتكلم؟ قال الله عز وجل: تكلم، فإن روحك من روحي، وطبيعتك خلاف كينونتي، فقال آدم: يا رب، فلو كنت خلقتهم على مثال واحدٍ وقدرٍ واحدٍ وطبيعته واحدٍ وجبله واحدٍ وأرزاقٍ واحدٍ وأعمارٍ سواء، لم يبغي بعضهم على بعض، ولم يكن بينهم تحاسد وتباغض، ولا اختلاف في شيءٍ من الأشياء.

قال الله عز وجل: يا آدم، بروحي نطقت وبضعف طبيعتك تكلفت ما لا علم لك به، وأنا الله الخلاق العليم، بعلمي خالفت بين خلقي وبمشيئتي يمضي فيهم أمري، وإلى تدبيرى وتقديرى صائرون، لا تبديل لخلقى، إنما خلقت الجن والإنس ليعبدونى، وخلقت الجنة لمن عبدنى وأطاعنى منهم وأتبع رسلى ولا أبالى، وخلقت النار لمن كفرنى وعصانى ولم يتبع رسلى ولا أبالى، وخلقتك وخلقت ذريتك من غير فاقه بي إليك وإلهم، وإنما خلقتك وخلقتهم لأبلوك وأبلوهم أيكم أحسن عملاً فى دار الدنيا فى حياتكم وقبل مماتكم، ولذلك خلقت الدنيا والآخرة، والحياه والموت، والطاعة والمعصية، والجنة والنار، وكذلك أردت فى تدبيرى وتقديرى وبعلمى النافذ فيهم، خالفت بين صورهم وأجسامهم، وألوانهم وأعمارهم وأرزاقهم، وطاعتهم ومعصيتهم، فجعلت منهم الشقى والسعيد، والبصير والأعمى، والقصير والطويل، والجميل والذميم، والعالم والجاهل، والغنى والفقر، والمطيع والعاصى، والصحيح والسقيم، ومن به الزمانه ومن لا عاهه به؛ فينظر الصحيح إلى من به العاهه فيحمدنى على عافيته، وينظر الذى به العاهه إلى الصحيح فيدعونى ويسألنى أن أعافيه، ويصبر على بلائى فأثيبه جزيل عطائى، وينظر الغنى إلى الفقير فيحمدنى ويشكرنى، وينظر الفقير إلى الغنى فيدعونى ويسألنى، وينظر المون إلى الكافر فيحمدنى على ما هدوته؛ فذلك خلقتهم لأبلوهم وكلفتهم فى السراء والضراء، وفيما أعافيهم وفيما ابتليتهم، وفيما أعطيهم وفيما أمنعهم، وأنا الله الملك القادر، ولى أن أمضى جميع ما قدرت على ما دبرت، ولى أن أغير من ذلك ما شئت إلى ما شئت، وأقدم من ذلك ما أشرت، وأور ما قدمت من ذلك، وأنا الله الفعّال لما أريد، لا أسأل عمّا أفعل وأنا أسأل خلقى عمّا هم فاعلون: الكافى ج ٢ ص ١٠، علل الشرائع ج ١ ص ١١، مختصر بصائر الدرجات ص ١٥٦، الاختصاص ص ٣٣، الجواهر السننيه ص ٨، بحار الأنوار ج ٥ ص ٢٢٧.

(٢) . «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» سورة مودن: ١٤.

(٣) . أبى عبد الله عليه السلام قال: أوحى الله عز وجل إلى آدم: إننى سأجمع لك الخير كله فى أربع كلمات. قال: يا رب، وما هن؟ قال: واحده لى وواحد لك وواحد فيما بينى وبينك وواحد فيما بينك وبين الناس، قال: يا رب، بينهن لى حتى أعلمهن، قال: أما التى لى فتعبدنى لا تشرك بى شيئاً، وأما التى لك فأجزيك بعملك أحوج ما تكون إليه، وأما التى بينى وبينك فعليك الدعاء وعلّى الإجابة، وأما التى بينك وبين الناس فترضى للناس ما ترضى لنفسك: أمالى الصدوق ص ٧٠٦، معانى الأخبار ص

١٣٧، مستدرک الوسائل ج ٥ ص ١٦٢، عدّه الداعی ص ٣٥، الجواهر السنیه ص ٩، بحار الأنوار ج ١١ ص ٢٥٧.

(٤) . أبی جعفر علیهما السلام قال: إنَّ آدم قال: یا ربِّ، سلّطت علیّ الشیطانَ وأجریته منّی مجری الدم، فقال: یا آدم، جعلتُ لك أنّ من همّ من ذریتک بسئئه لم تُکتب علیه، فإن عملها کُتبت علیه، ومن همّ بحسنه فإن هو لم يعملها کُتبت له حسنه، وإن

ص: ٦٥

عملها كتبت له عشراً. قال: يا رب زدني، قال: جعلت لك أن من عمل منهم سيئه ثم استغفر غفرت له. قال: يا رب زدني، قال: جعلت لهم التوبه _ أو بسطت لهم التوبه _ حتى تبلغ النفس هذه. قال يا رب حسبي: الكافي ج ٢ ص ٤٤٠، كتاب الزهد للحسين بن سعيد ص ٧٥، الجواهر السنيه ص ١١، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٨، جامع أحاديث الشيعة ج ١٤ ص ٣٦٧، جامع السعادات ج ٣ ص ٥٣؛ عن أبي عبد الله عليه السلام قال: لَمَّا أُعْطِيَ اللَّهُ إبليس ما أعطاه من القوه، قال آدم: يا رب، قد سلطت إبليس على وُلدي وأجريت منكم مجرى الدم في العروق، وأعطيت ما أعطيت، فما لي ولولدي؟ فقال: لك ولولدك السيئه بواحد والحسنه بعشر أمثالها. قال: يا رب زدني، قال: التوبه مبسوطه حتى تبلغ النفس الحلقوم. قال: يا رب زدني، قال: أغفر ولا أبالي: وسائل الشيعة ج ١٦ ص ٨٨، الجواهر السنيه ص ١٢، التفسير الصافي ج ٢ ص ١٧٦، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٧٨٤ و ج ٢ ص ١٠.

(٥). عن رسول الله صلى الله عليه و آله قال في جملة كلام طويل مع أبي جهل: يا أبا جهل، أما علمت قصه إبراهيم الخليل لما رُفِعَ في الملكوت قوى الله بصره لما رفعه دون السماء حتى أبصر الأرض ومن عليها ظاهرين ومستترين، فرأى رجلاً وامرأة على فاحشه، فدعى عليهما بالهلا-ك فهلكا، ثم رأى آخرين فدعى عليهما بالهلاك فهلكا، ثم رأى آخرين فدعا عليهما بالهلاك فهلكا، ثم رأى آخرين فهم بالدعاء عليهما، فأوحى الله إليه: يا إبراهيم، اكفف دعوتك عن عبادي وإمائي فإنني أنا الله الغفور الرحيم، لا تضرني ذنوب عبادي، كما لا تنفعني طاعتهم، ولست أسوسهم بشفاء الغيظ كسياستك، فاكفف دعوتك عن عبيدي وإمائي، فإنما أنت عبد نذير لا شريك في المملكه ولا مهيمن علي ولا على عبادي...: الاحتجاج ج ١ ص ٣٦، الجواهر السنيه ص ٢١، بحار الأنوار ج ٩ ص ٢٧٨ و ج ١٢ ص ٦٠؛ أبو بصير عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: لَمَّا رَأَى إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، التفت فرأى رجلاً يزني فدعى عليه فمات، ثم رأى آخر فدعى عليه فمات، حتى رأى ثلاثة فدعى عليهم فماتوا، فأوحى الله تعالى إليه: يا إبراهيم، إن دعوتك مجابهة، فلا تدع على عبادي، فإنني لو شئت لم أخلقهم، إنني خلقت خلقى على ثلاثة أصناف: عبداً يعبدني لا يشرك بي شيئاً فأثيبه، وعبداً يعبد غيري فلن يفوتني، وعبداً يعبد غيري فأخرج من صلبه من يعبدني: الكافي ج ٨ ص ٣٠٥، علل الشرائع ج ٢ ص ٥٨٥، فرج المهموم ص ٢٦، الجواهر السنيه ص ٢٢، بحار الأنوار ج ٧ ص ٤١ و ج ١٢ ص ٦١، تفسير العياشي ج ١ ص ١٤٢، تفسير القمى ج ١ ص ٢٠٥، تفسير مجمع البيان ج ٤ ص ٩٠، التفسير الصافي ج ٢ ص ١٣٢، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٧٣٢.

(٦). عن علي بن الحسين، عن أبيه، عن أمير المؤمنين عليه السلام، قال: لَمَّا أَرَادَ اللَّهُ قَبْضَ رُوحِ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، بعث إليه ملك الموت، فسلم فردّ عليه السلام، ثم قال له: أزاثر أنت أم داع، فقال: بل داع فأجب، فقال: هل رأيت خليلاً يُميت خليلاً؟ فرجع حتى وقف بين يدي الله، فقال: إلهي، قد سمعت ما قال خليلك إبراهيم، فقال الله عز وجل: يا ملك الموت، اذهب إليه وقل له: هل رأيت حبيباً يكره لقاء حبيبه؟ إن الحبيب يُحب لقاء حبيبه: أمالي الصدوق ص ٢٦٤، علل الشرائع ج ١ ص ٣٧، روضه الواعظين ص ٤٨٨، مستدرک الوسائل ج ٢ ص ٩٥، الجواهر السنيه ص ٢٤، بحار الأنوار ج ٦ ص ١٢٧ و ج ١٢ ص ٧٨.

(٧). عن الحسين بن خالد، عن الرضا عليه السلام قال: إن إبراهيم لما وُضِعَ في كفه المنجنيق غضب جبرئيل، فأوحى الله إليه: ما يغضبك يا جبرئيل؟ قال: يا رب، خليلك ليس من يعبدك على وجه الأرض غيره، سلطت عليه عدوك وعدوه! فأوحى الله إليه: اسكت، إنما يعجل العبد الذي يخاف الفوت مثلك، فأما أنا فإنني آخذه إذا شئت. فأهبط الله مخاتماً فيه سته أحرف: لا إله إلا الله، محمد رسول الله، لا حول ولا قوة إلا بالله، فوضت أمرى إلى الله، أسندت ظهري إلى الله، حسبي الله. فأوحى الله إليه: أن تحتم بهذا الخاتم، فإنني أجعل النار عليك برداً وسلاماً: أمالي الصدوق ص ٥٤٢، عيون أخبار الرضا ج ١ ص ٦٠، الجواهر السنيه

ص ٢٤، بحار الأنوار ج ١١ ص ٦٣ و ج ١٢ ص ٣٥، جامع أحاديث الشيعة ج ١٦ ص ٧٩٧، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٤٣٥.

(٨) . إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَى إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّكَ لَمَّا سَلَّمْتَ مَا لَكَ لِلضَّيْفَانِ وَوُلْدِكَ لِلْقُرْبَانِ وَنَفْسَكَ لِلنِّيرَانِ وَقَلْبَكَ لِلرَّحْمَانِ، اتَّخَذْنَاكَ خَلِيلًا: الجواهر السنيه ص ٢٦، الفصول المهمه للحزب العاظمي ج ١ ص ٢٤، أمل الآمل ج ١ ص ١٤٦، معجم رجال الحديث ج ١٦ ص ٢٥٠، أعيان الشيعة ج ٩ ص ١٦٩.

ص: ٦٦

(٩) . عن مِسْمَعٍ، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: لَمَّا طَرَحَ إِخْوَهُ يَوْسُفَ يَوْسُفَ فِي الْجُبِّ، أَتَاهُ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا غَلَامَ، مَا تَصْنَعُ هَا هُنَا؟ فَقَالَ إِنَّ إِخْوَتِي أَلْقَوْنِي فِي الْجُبِّ، قَالَ: أَفَتَحَبُّ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهُ؟ قَالَ: ذَاكَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنْ شَاءَ أَخْرَجَنِي. قَالَ: فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ لَكَ: ادْعُنِي بِهَذَا الدُّعَاءِ حَتَّى أُخْرِجَكَ مِنَ الْجُبِّ، فَقَالَ لَهُ: وَمَا الدُّعَاءُ؟ فَقَالَ: قُلْ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمْدَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْمَنَّانُ، بِدِيْعِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ، أَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَنْ تَجْعَلَ لِي مَمِيًّا أَنَا فِيهِ فَرَجًا وَمَخْرَجًا. قَالَ: ثُمَّ كَانَ مِنْ قَصِيَّتِهِ مَا ذَكَرَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ: الْكَافِي ج ٢ ص ٥٥٧، الْجَوَاهِرُ السَّنِيهِ ص ٢٩، التفسير الصافي ج ٣ ص ١١، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٤١٦، بحار الأنوار ج ١٢ ص ٢٤٧، تفسير القمى ج ١ ص ٣٥٤.

(١٠) . عن أنس، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: بكى شُعَيْبٌ مِنْ حَبِّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى عَمِيَ، فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بَصْرَهُ، ثُمَّ بَكَى حَتَّى عَمِيَ، فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بَصْرَهُ، ثُمَّ بَكَى حَتَّى عَمِيَ، فَرَدَّ اللَّهُ عَلَيْهِ بَصْرَهُ، فَلَمَّا كَانَتْ الرَّابِعَةَ أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ: يَا شُعَيْبُ، إِلَى مَتَى يَكُونُ هَذَا أَبَدًا مِنْكَ؟ إِنْ يَكُنْ هَذَا خَوْفًا مِنَ النَّارِ فَقَدْ أُجْرَتَكَ، وَإِنْ يَكُنْ شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ، فَقَدْ أَبْحَتَكَ. فَقَالَ: إِلَهِي وَسَيِّدِي، أَنْتَ تَعْلَمُ أَمَّا مَا بَكَيتُ خَوْفًا مِنْ نَارِكَ وَلَا شَوْقًا إِلَى جَنَّتِكَ، وَلَكِنْ عَقَدْتُ حَتِيكَ عَلَى قَلْبِي، فَلَسْتُ أَصْبِرُ أَوْ أَرَاكَ. فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ: أَمَّا إِذَا كَانَ هَذَا هَكَذَا، فَمَنْ أَجَلَ هَذَا سَأَخُذُ بِكَ كَلِمَةَ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ: عِلَلُ الشَّرَائِعِ ج ١ ص ٥٧، الْجَوَاهِرُ السَّنِيهِ ص ٣١، بحار الأنوار ج ١٢ ص ٣٨١، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ١٢٥، جامع السعادات ج ٣ ص ١٢٢، قصص الأنبياء للجزائري ص ٢٣٤.

(١١) . عن أبي حمزة الثمالي، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: مكتوب في التوراه التي لم تُغَيَّرْ: إِنَّ مُوسَى سَأَلَ رَبَّهُ فَقَالَ: يَا رَبِّ، أَقْرَبُ مِنِّي فَأُنَاجِيكَ؟ أَمْ بَعِيدٌ فَأُنَادِيكَ؟ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِ: يَا مُوسَى، أَنَا جَلِيسٌ مَن ذَكَرَنِي: الْكَافِي ج ٢ ص ٤٩٦، وَسَائِلُ الشِّيْعَةِ ج ٧ ص ١٤٩، عَدَّةُ الدَّاعِي ص ٢٣٥، الْجَوَاهِرُ السَّنِيهِ ص ٤٠، بحار الأنوار ج ١٣ ص ٣٤٣ و ج ٩٠ ص ١٦٢، جامع أحاديث الشيعة ج ١٥ ص ٣٥٠، وراجع التوحيد ص ١٨٢، عِلَلُ الشَّرَائِعِ ج ١ ص ٢٨٤، كِتَابٌ مِنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيهَةُ ج ١ ص ٢٨، التَّحْصِينُ لِابْنِ فَهْدٍ ص ١٥، الْمُصَنَّفُ لِابْنِ أَبِي شَيْبَةَ ج ١ ص ١٣٨، شَرْحُ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ ج ١١ ص ٢١٦، كَنْزُ الْعَمَالِ ج ١ ص ٤٣٢، فَيْضُ الْقَدِيرِ ج ٥ ص ٢٨٣، كَشْفُ الْخَفَاءِ ج ١ ص ٢٠١، تَفْسِيرُ السَّلْمِيِّ ج ١ ص ١٣١، تَفْسِيرُ الرَّازِيِّ ج ٥ ص ١٠٣، تَفْسِيرُ الْقُرْطُبِيِّ ج ٤ ص ٣١١، تَفْسِيرُ الثَّعَالِبِيِّ ج ٥ ص ٢٢٦، الدَّرُ الْمَثُورُ ج ١ ص ١٩٥، تَارِيخُ مَدِينَةِ دِمَشْقَ ج ٦١ ص ٥٠، سِيرُ أَعْلَامِ النَّبَلَاءِ ج ٨ ص ١٧٥، الْأَنْسَابُ ج ٤ ص ١٣٦، تَارِيخُ الْإِسْلَامِ ج ١٧ ص ١٥٤، قِصَصُ الْأَنْبِيَاءِ لِلرَّوَاغِي ص ١٦٦، كَشْفُ الْعَمَةِ ج ٣ ص ٧٩، الْفُصُولُ الْمَهْمَةُ لِابْنِ الصَّبَّاحِ ج ٢ ص ١٠٠٠.

(١٢) . عن أبي جعفر عليه السلام قال: مكتوب في التوراه التي لم تُغَيَّرْ: إِنَّ مُوسَى سَأَلَ رَبَّهُ فَقَالَ: إِلَهِي وَسَيِّدِي، إِنَّهُ يَأْتِي عَلَيَّ مَجَالِسُ أُعَزِّكَ وَأُجَلِّكَ أَنْ أَذْكَرَكَ فِيهَا، فَقَالَ: يَا مُوسَى، إِنَّ ذَكَرْتَنِي حَسَنًا عَلَيَّ كُلِّ حَالٍ: الْكَافِي ج ٢ ص ٤٩٧، وَسَائِلُ الشِّيْعَةِ ج ١ ص ٣١٠، الْجَوَاهِرُ السَّنِيهِ ص ٤٠، بحار الأنوار ج ١٣ ص ٤٣٤، مُنْتَقَى الْجَمَانَ ج ١ ص ١٠٥٧، ذَخِيرَةُ الْمَعَادِ ج ١ ص ٢٢، الْحَدَائِقُ النَّاضِرَةُ ج ٢ ص ٧٧.

(١٣) . فيما ناجى الله به موسى: يا موسى، لا يطول في الدنيا أملك فيقسو قلبك، والقاسى القلب متى بعيد: الْكَافِي ج ٢ ص ٣٢٩، تحف العقول ص ٤٩٠، وَسَائِلُ الشِّيْعَةِ ج ١٦ ص ٤٥، عَدَّةُ الدَّاعِي ص ١٥٥، بحار الأنوار ج ١٣ ص ٣٢٢، أَعْلَامُ الدِّينِ

(١٤). عن على بن يقطين، عمّن رواه، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: أوحى الله إلى موسى عليه السلام: يا موسى، تدرى لِمَ اصطفتُكَ بكلامى دون خلقى؟ قال: يا ربّ، ولِمَ ذاك؟ فأوحى الله تعالى إليه: يا موسى، إننى قلبتُ عبادى ظهرًا لبطن، فلم أجد فيهم أحداً أذلّ نفساً لى منك، يا موسى، إنك إذا صلّيت وضعتَ خدك على التراب _ أو قال: على الأرض _ : الكافي ج ٢ ص ١٢٣، علل الشرائع ج ١ ص ٥٦، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ١ ص ٣٣٢، وسائل الشيعة ج ٧ ص ١١، مكارم الأخلاق ص ٢٨٦، عدّه الداعى ص ١٦٥، الجواهر السنيه ص ٤٥، بحار الأنوار ج ٧٢ ص ١٢٩، ذكرى الشيعة ج ٣ ص ٤٥٩، الحدائق الناضره ج ٨ ص ٣٤٢، مصباح الفقيه ج ٢ ص ٣٦٣؛ عن جميل بن درّاج، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: أوحى الله تعالى إلى موسى: يا موسى،

أتدري لِمَ انتجبتك من خلقي واصطفيتك لكلامي؟ قال: لا يا رب، فقال: إني أطلعتُ إلى الأرض فلم أجد عليها أحداً أشدَّ تواضعاً لى منك. فخرَّ موسى ساجداً وعفَّر خديهِ فى التراب تذليلاً لله عزَّ وجلَّ، فأوحى الله إليه: يا موسى، ارفع رأسك وأمر يدك على موضع سجودك وامسح بها وجهك، وما نالته من بدنك فإنه شفاء من كلِّ سقم وداء وآفه وعاهه: الدعوات ص ٧٨، الحدائق الناضرة ج ٨ ص ٣٤٦، جواهر الكلام ج ١٠ ص ٢٤٥، وسائل الشيعة ج ٧ ص ١٤، أمالى الطوسى ص ١٦٥، الجواهر السنيه ٦٧، بحار الأنوار ج ٥٩ ص ٢٦٨.

(١٥). عن ابن أبى عمير، عن بعض أصحابنا، عن أبى عبد الله عليه السلام قال: أوحى الله إلى موسى: ما يمنعك عن مناجاتى؟ قال: يا رب، أجمك عن المناجاة لخلوف فم الصائم. فأوحى الله إليه: يا موسى، لخلوف فم الصائم أطيب عندى من ريح المسك: الكافى ج ٤ ص ٥٦، فضائل الأشهر الثلاثة ص ١٢١، وسائل الشيعة ج ١٠ ص ٣٩٧، مكارم الأخلاق ص ١٣٨، بحار الأنوار ج ١٣ ص ٣٤٥، جامع أحاديث الشيعة ج ٩ ص ٩٧، تفسير السمرقندى ج ٢ ص ٣٩٩، الدر المنثور ج ٣ ص ١١٥، تفسير الآلوسى ج ٩ ص ٤٣، منتهى المطلب ج ٢ ص ٦٠٨، الحدائق الناضرة ج ١٣ ص ٨، جامع المدارك ج ٢ ص ٢٢٢؛ وروى عن النبى أنه قال: لخلوف الصائم أطيب عند الله من ريح المسك: راجع المجموع ج ١ ص ٢٧٥، فتح الوهاب ج ١ ص ٢٦، مغنى المحتاج ج ١ ص ٥٦، إعانه الطالبين ج ١ ص ٥٩، كتاب الموطأ ج ١ ص ٣١٠، تنوير الحوالك ص ٢٩٣، المبسوط للسرخسى ج ٣ ص ٩٩، المغنى لابن قدامة ج ١ ص ٨٠، كشاف القناع ج ١ ص ٨٢، تلخيص الحبير ج ١ ص ٣٦٧، نيل الأوطار ج ١ ص ١٣٢، مسند أحمد ج ٢ ص ٢٣٢، سنن الدارمى ج ٢ ص ٢٤، صحيح البخارى ج ٢ ص ٢٢٦، صحيح مسلم ج ٢ ص ١٥٨، سنن النسائى ج ٤ ص ١٦٠، السنن الكبرى للبيهقى ج ٤ ص ٢٧٠، مجمع الزوائد ج ١ ص ١٩٧، عمدته القارى ج ١٠ ص ٢٥٦، تحفه الأحوذى ج ٣ ص ٣٤٦، مسند أبى داود ص ٣١٢، مسند ابن راهويه ج ١ ص ٤٥٥، السنن الكبرى للبيهقى ج ٢ ص ٩٠، صحيح ابن حبان ج ٨ ص ٢١٠، صحيح ابن خزيمة ج ٣ ص ١٩٧، المعجم الأوسط ج ٣ ص ٢٣٦، المعجم الكبير ج ٢ ص ٤٥، مسند الشاميين ج ٣ ص ٢٧٦، معرفه السنن والآثار ج ٣ ص ٤٤٧، الاستذكار ج ٣ ص ٣٧٥، التمهيد لابن عبد البر ج ١٩ ص ٥٧، الجامع الصغير ج ١ ص ٢٩٣، العهود المحمديه ص ١٧٢، كنز العميال ج ٨ ص ٤٤٤، كشف الخفاء ج ٢ ص ٣٣، تاريخ بغداد ج ٣ ص ٤١٩، تهذيب الكمال ج ١٩ ص ٥١٨.

(١٦). عن يزيد الكناسى، عن أبى جعفر عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إنَّ الله أوحى إلى موسى: أن احمل عظام يوسف من مصر قبل خروجك منها إلى الأرض المقدسه بالشام. فسأل عن قبر يوسف، فلم يعرفه إلاَّ عجوز، وقالت: لا- أدلمك عليه إلاَّ بحكمى، فأوحى الله إليه لا- يكبرُ عليك أن تجعل لها حكمها، فقال لها موسى: لكِ حكمك، فقالت: إنَّ حكمى أن أكون معك فى درجتك التى تكون فيها فى الجنه: الكافى ج ٨ ص ١٥٥، وسائل الشيعة ج ٣ ص ١٦٣، الجواهر السنيه ص ٤٦، جامع أحاديث الشيعة ج ٣ ص ٣٩٥، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٤٧٤.

(١٧). عن الأصمغ بن نباته، قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: قال الله عزَّ وجلَّ لموسى عليه السلام: يا موسى، احفظ وصيتى لك بأربعة أشياء: أولهنَّ: ما دمت لا ترى ذنوبك تغفر، فلا تشتغل بعيوب غيرك. والثانيه: ما دمت لا ترى كنوزى قد نفدت، فلا تغتم بسبب رزقك. والثالثه: ما دمت لا ترى زوال ملكى، فلا ترجُ أحداً غيرى. والرابعه: ما دمت لا ترى الشيطان ميتاً فلا تأمن مكره: التوحيد ص ٣٧٢، الخصال ص ٢١٧، روضه الواعظين ص ٤٦٩، الجواهر السنيه ص ٥٣، بحار الأنوار ج ١٣ ص ٣٤٤.

(١٨). يا موسى، لا أقبل الصلاة إلا لمن تواضع لعظمتي، وألزم قلبه خوفاً، وقطع نهاره بذكرى، ولم يبت مصراً على الخطيئة، وعرف حق أوليائي وأحبائي. فقال موسى: يا رب، تعني بأوليائك وأحبائك إبراهيم وإسحاق ويعقوب؟ فقال تعالى: هم كذلك يا موسى، إلا أنني أردت من من أجله خلقت آدم وحواء والجنّة والنار. فقال موسى: يا رب، ومن هو؟ قال: محمد أحمد، شققت اسمه من اسمي؛ لأنني أنا المحمود. فقال موسى يا رب، اجعلني من أمته، فقال: يا موسى، أنت من أمته إذا عرفت منزلته ومنزله أهل بيته، إن مثله ومثل أهل بيته فيمن خلقت كمثال الفردوس في الجنان، لا يبيس ورقها ولا يتغير طعمها، فمن عرفهم وعرف حقهم جعلت له عند الجهل حلاً وعند الظلمة نوراً، أجه قبل أن يدعوني، وأعطيه قبل أن يسألني: أمالي الصدوق ص ٧٥٦، معاني الأخبار ص ٥٤، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٤٤٢، تفسير القمي ج ١

ص ٢٤٣، الجواهر السنيه ص ٥٩، بحار الأنوار ج ٢٦ ص ٢٦٧.

(١٩). قال على بن الحسين عليهما السلام: أوحى الله إلى موسى عليه السلام: حَبِّبْنِي إِلَى خَلْقِي وَحَبِّبْ خَلْقِي إِلَيَّ، قال: يا رب، كيف أفعل؟ قال ذكّرهم آلائي ونعمائى ليحبّونى، فلئن تردّ أبقأ عن بابى أو ضالاً عن فنائى، خيرٌ لك من عباده سنة صيام نهارها وقيام ليلها: مستدرک الوسائل ج ١٢ ص ٢٤٠، منيه المرید ص ١١٦، الجواهر السنيه ص ٧٧، بحار الأنوار ج ٢ ص ٤.

(٢٠). حدّثنى إبراهيم بن محمّد الهمداني قال: قلت لأبى الحسن الرضا عليه السلام: لأىّ علّه غزق الله فرعون وقد آمن به؟ قال: لأنّه آمن عند روه البأس، وهو غير مقبول. إلى أن قال ولعلّه أُخرى غزق الله فرعون، وهى أنّه استغاث بموسى حين أدركه الغرق ولم يستغث بالله، فأوحى الله إلى موسى: يا موسى، إنك ما أغثت فرعون لأنك لم تخلقه، ولو استغاث بى لأغثته: علل الشرائع ج ١ ص ٥٩، الجواهر السنيه ص ٦٤.

(٢١). عن عبد الله بن الوليد الوصافى، قال: سمعتُ أبا جعفر عليه السلام يقول: إنّ فيما ناجى الله به موسى عليه السلام أن قال: إنّ لى عبادةً أبيعهم جنتى وأحكّمهم فيها، قال: يا رب، ومن هواء الذين تُبيعهم جنتك وتُحكّمهم فيها؟ قال: من أدخل على مؤنٍ سروراً: الكافى ج ٢ ص ١٨٩، مستدرک الوسائل ج ١٢ ص ٣٩٤، الجواهر السنيه ص ٤٧، بحار الأنوار ج ١٣ ص ٣٥٦، جامع أحاديث الشيعة ج ١٥ ص ٥٣٤، مكيال المكارم ج ١ ص ٤٥٢.

(٢٢). عن الوصافى، عن أبى جعفر عليه السلام، قال: كان فيما ناجى الله به موسى عليه السلام أن قال: يا موسى، أكرم السائل ببذل يسير، أو بردّ جميل؛ لأنّه يأتىك من ليس بأنسٍ ولا جاناً، ملائكة من ملائكة الرحمان، يبلونك فيما خولتكَ ويسألونك ممّا نولتكَ، فانظر كيف أنت صانعٌ يا بن عمران: الكافى ج ٤ ص ١٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٨، وسائل الشيعة ج ٩ ص ٤١٩، الجواهر السنيه ص ٤٨، بحار الأنوار ج ١٣ ص ٣٤٥، جامع أحاديث الشيعة ج ٨ ص ٤٧٨.

(٢٣). حدّثنا أيوب بن نوح بن دارج، قال: حدّثنا على بن موسى الرضا عن أبيه موسى بن جعفر، عن أبيه جعفر بن محمّد، عن أبيه محمّد بن على، عن أبيه على بن الحسين، عن أبيه الحسين بن على، عن أبيه أمير المؤمنين عليهم السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: أوحى الله إلى نبيّه موسى عليه السلام: يا موسى، أحببني وحبيبي إلى خلقى، قال هذا أحبّيك، فكيف أحبّيك إلى خلقك؟ قال: اذكر لهم آلائي ونعمائى عليهم وبلائى عندهم، فإنهم لا ينكرون إذا لا يعرفون منى إلا كل خير: أمالى الطوسى ص ٤٨٤، الجواهر السنيه ص ٦٨.

(٢٤). عن أبى عبد الله عليه السلام قال: لما كلم الله موسى وأنزل عليه الألواح، رجع إلى بنى إسرائيل فصعد المنبر، فأخبرهم أنّ الله كلمه وأنزل عليه التوراه، ثم قال فى نفسه: ما خلق الله خلقاً أعلم منى، فأوحى الله إلى جبرئيل: أدرك موسى فقد هلك، وأعلمه أنّ عند ملتقى البحرين عند الصخره الكبيره رجلاً أعلم منك، فصر إليه وتعلّم من علمه، فنزل جبرئيل على موسى فأخبره بذلك: علل الشرائع ج ١ ص ٦٩، الجواهر السنيه ص ٦٨، بحار الأنوار ج ١٣ ص ٢٧٨، تفسير القمى ج ٢ ص ٣٧، التفسير الصافى ج ٣ ص ٢٤٨، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٢٧٠.

(٢٥). إنّ موسى عليه السلام استسقى لبنى إسرائيل حين أصابهم قحط، فأوحى الله إليه، لا أستجيبُ لك ولا لمن معك وفيكم

نَمَامٍ قَدْ أَصَرَ عَلَى النَّمِيمَةِ، فَقَالَ: يَا رَبِّ، وَمَنْ هُوَ حَتَّى نَخْرُجَهُ مِنْ بَيْنِنَا؟ فَقَالَ: يَا مُوسَى، أَنْهَاكُمْ عَنِ النَّمِيمَةِ وَأَكُونَ نَمَامًا؟! فَتَابُوا بِأَجْمَعِهِمْ، فَسُقُوا: تَفْسِيرُ الْقُرْطُبِيِّ ج ٢٠ ص ٢٣٩، جَامِعُ السَّعَادَاتِ ج ٢ ص ٢١٣، الْجَوَاهِرُ السَّنِيَّةُ ص ٧٨، بَحَارُ الْأَنْوَارِ ج ٧٢ ص ٢٤٨.

(٢٤). عَنْ يُونُسَ بْنِ ظَبْيَانَ، عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: بَيْنَا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَتَجَمَّعُ رِبِّي إِذَا رَأَى رَجُلًا تَحْتَ ظِلِّ عَرْشِ اللَّهِ، قَالَ: يَا رَبِّ، مَنْ هَذَا الَّذِي قَدْ أَظْلَمَ عَرْشَكَ؟ قَالَ: يَا مُوسَى، هَذَا كَانَ بَارًا بَوَالِدِيهِ وَلَمْ يَمْسُ بِالنَّمِيمَةِ: رَوَاهُ الْوَاعِظِينَ ص ٣٦٨، وَسَائِلُ الشِّيْعَةِ ج ١٢ ص ٣١٠، عَدَّةُ الدَّاعِي ص ٧٦، الْجَوَاهِرُ السَّنِيَّةُ ص ٥٤، بَحَارُ الْأَنْوَارِ ج ٧١ ص ٦٥، جَامِعُ أَحَادِيثِ الشِّيْعَةِ ج ٢١ ص ٤٤٢.

(٢٧). عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ، عَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا رَبِّ أَوْصِنِي، قَالَ: أَوْصِيكَ بِأَيِّكَ، فَكَانَ يُقَالُ لِدَلِّكَ: إِنَّ لِلْأُمَّ ثَلْثِي الْبَرِّ وَلِأَبِ الثَّلْثِ: أَمَالِي الصَّدُوقِ ص ٦٠١، وَسَائِلُ الشِّيْعَةِ ج ٢١ ص ٤٩٢، مُسْتَدْرَكُ الْوَسَائِلِ ج ١٥ ص ١٨١،

ص: ٦٩

مشكاة الأنوار ص ٢٨١، الجواهر السنيه ص ٥٨، جامع أحاديث الشيعة ج ٢١ ص ٤٣٤.

(٢٨) . عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال الله تعالى لداود: يا داود، بشر المذنبين وأنذر الصديقين، قال: كيف أبشر المذنبين وأنذر الصديقين؟ قال: بشر المذنبين أنني أقبل التوبة وأعفو عن الذنب، وأنذر الصديقين أن لا يعجبوا بأعمالهم، فإنه ليس من عبد أنصبه للحساب إلا هلك: الكافي ج ٢ ص ٣١٤، وسائل الشيعة ج ١ ص ٩٩، عده الداعي ص ٢٢٢، الجواهر السنيه ص ٨٢ بحار الأنوار ج ١٤ ص ٤٠، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٣٨٧، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٢٦٨.

(٢٩) . عن ابن مسكان، عمّن رواه، عن أبي عبد الله عليه السلام: إن داود لَمَيَا وقف بعرفات نظر إلى الناس وكثرتهم، فصعد الجبل وأقبل يدعو، فلما قضى نسكه أتاه جبرئيل فقال له: يا داود، يقول لك ربك: لِمَ سعدت الجبل؟ ظننت أنه يخفى عليّ صوت من صوت؟ ثم مضى به إلى جدّه، فرسب به في البحر مسيره أربعين صباحاً في البرّ، فإذا صخره فلقها، فإذا فيها دوده، فقال له: يا داود، يقول لك ربك: أنا أسمع صوت هذه الدوده في بطن الصخره في قعر هذا البحر، فظننت أنه يخفى عليّ صوت من صوت؟: الكافي ج ٤ ص ٢١٤، الجواهر السنيه ص ٨٤، بحار الأنوار ج ١٤ ص ١٦، جامع أحاديث الشيعة ج ١٤ ص ١٦.

(٣٠) . عن الفضل بن أبي قره السمندي، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: أوحى الله إلى داود: إنك نعم العبد لولا أنك تأكل من بيت المال ولا تعمل بيدك شيئاً، فبكى داود عليه السلام، فأوحى الله إلى الحديد: أن لن لعبدي داود، فألان الله له الحديد، فكان يعمل كلّ يوم درعاً فيبيعه بألف درهم، فعمل ثلاثمائة وستين درعاً فباعها بثلاثمائة وستين ألفاً، واستغنى عن بيت المال: الكافي ج ٥ ص ٧٤، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٣ ص ١٦٢، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٣٢٦، وسائل الشيعة ج ١٧ ص ٣٧، الجواهر السنيه ص ٩٣، بحار الأنوار ج ١٤ ص ١٣، جامع أحاديث الشيعة ج ١٧ ص ١٣١، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٤٤٦، مجمع البحرين ج ٤ ص ١٦١.

(٣١) . عن العلاء بن رزين، عن محمد بن مسلم، عن أحدهما عليهما السلام: إن رجلاً من بنى إسرائيل اجتهد أربعين ليلة ثم دعا الله فلم يستجب له، فأتى عيسى يشكو إليه ويسأله الدعاء له. قال: فتطهر عيسى ودعا الله تعالى، فأوحى الله إليه: يا عيسى، إنّه أتاني من غير الباب الذي أوتى منه، إنّه دعاني وفي قلبه شكّ منك، فلو دعاني حتّى ينقطع عنقه أو تنتثر أنامله ما استجبت له: الكافي ج ٢ ص ٤٠٠، مستدرک الوسائل ج ١ ص ١٦٦، أمالي المفيد ص ٣، عده الداعي ص ٥٧، الجواهر السنيه ص ١١١، بحار الأنوار ج ١٤ ص ٢٧٩، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٤٤٣، تفسير كثر الدقائق ج ١ ص ٤٥١، غايه المرام ج ٦ ص ١٣٧.

(٣٢) . عن شريف بن سابق التّفليسى، عن إبراهيم بن محمّد، عن الصادق عليه السلام، عن أبيه، عن آبائه عليهم السلام، قال: رسول الله صلى الله عليه وآله: مرّ عيسى عليه السلام بقبرٍ يُعدّب صاحبه، ثم مرّ به من قابل فإذا هو ليس يُعدّب، فقال: يا ربّ، مررت بهذا القبر عام أوّل وهو يُعدّب، ومررت به العام فإذا هو ليس يُعدّب؟ قال: فأوحى الله إليه: يا روح الله، إنّه أدرك له ولد فأصلح طريقاً وآوى يتيماً، فغفرت له بما عمل ابنه: الكافي ج ٦ ص ٣، أمالي الصدوق ص ٦٠٣، روضه الواعظين ص ٤٢٩، وسائل الشيعة ج ١٦ ص ٣٣٨، عده الداعي ص ٧٧، الجواهر السنيه ص ١١٣، بحار الأنوار ج ١٤ ص ٢٨٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٦ ص ٢٤٤، تفسير نور الثقلين ج ٣ ص ٣٢٣.

(٣٣) . عن أبي عبيده الحذاء، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: قال الله تعالى: إن من عبادة

المومنين لمن يجتهد في عبادتي، فيقوم من رقادته ولذيذ وساده، فيسجد في الليالي ويتعب نفسه في عبادتي، فأضربه بالنعاس الليله والليلتين نظراً منى له وإبقاءً عليه، فينام حتى يصبح فيقوم وهو ماقتاً لنفسه زارئاً عليها، ولو أُخلى بينه وبين ما يريد من عبادتي لدخله من ذلك العُجب، فيصيرهُ العُجب إلى الفتنه بأعماله ورضاه بنفسه، حتى يظن أنه قد فاق العابدين وجاز في عبادتي حدّ التقصير، فيتباعد منى عند ذلك وهو يظن أنه يتقرب إلى: الكافي ج ٢ ص ٦١، كتاب التمحيص ص ٥٧، التوحيد ص ٤٠٥، وسائل الشيعة ج ١ ص ٩٨، مشكاة الأنوار ص ٥٣٨، الجواهر السنيه ص ١١٨، بحار الأنوار ج ٦٩ ص ٣٢٨، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٣٨٩.

ص: ٧٠

(٣٤) . عن جابر، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: حَدَّثَنِي جِبْرِيلُ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ جَلَّ أَهْبَطَ إِلَى الْأَرْضِ مُلْكًا، فَأَقْبَلَ حَتَّى وَقَفَ عَلَى بَابِ دَارٍ عَلَيْهِ رَجُلٌ يَسْتَأْذِنُ، فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ: مَا حَاجَتُكَ؟ قَالَ: أَخٌ لِي مُسْلِمٌ زَرَّتْهُ فِي اللَّهِ تَعَالَى، فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ: مَا جَاءَ بِكَ إِلَّا ذَاكَ؟ قَالَ: مَا جَاءَ بِي إِلَّا ذَاكَ، قَالَ: فَإِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكَ، وَهُوَ يُقَرِّتُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ: وَجِبْتَ لَكَ الْجَنَّةَ. وَقَالَ الْمَلِكُ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: أَيُّمَا مُسْلِمٍ زَارَ مُسْلِمًا فَلَيْسَ إِيَّاهُ زَارَ إِيَّايَ زَارَ وَثَوَابَهُ عَلَيَّ الْجَنَّةَ: الكافي ج ٢ ص ١٧٦، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٥٨٣، مستدرک الوسائل ج ١٠ ص ٣٧٢، الجواهر السنية ص ١٢٨، بحار الأنوار ج ٥٦ ص ١٨٨، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٦٢٤.

(٣٥) . عن يعقوب بن يحيى بن المشاور، عن أبيه، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: قال موسى عليه السلام: يَا رَبِّ، أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ عِنْدَكَ؟ قَالَ: حَبُّ الْأَطْفَالِ، فَإِنِّي فَطَرْتَهُمْ عَلَى تَوْحِيدِي، فَإِنِ أُمَّتُهُمْ أَدْخَلْتَهُمْ بِرَحْمَتِي جَنَّتِي: المحاسن ج ١ ص ٢٩٣، مستدرک الوسائل ج ١٥ ص ١١٤، مكارم الأخلاق ص ٢٣٧، الجواهر السنية ص ٧١، بحار الأنوار ج ١٠١ ص ٩٧، جامع أحاديث الشيعة ج ٢١ ص ٢٩٢.

(٣٦) . هبط مع جبرئيل ملكٌ لم يَطَأْ الْأَرْضَ قَطُّ، مَعَهُ مَفَاتِيحُ خَزَانِ الْأَرْضِ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ رَبَّكَ يُقَرِّتُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ: هَذِهِ مَفَاتِيحُ خَزَائِنِ الْأَرْضِ، فَإِنِ شِئْتَ فَكُنْ نَبِيًّا عَبْدًا، وَإِنِ شِئْتَ فَكُنْ نَبِيًّا مُلْكًا، فَأَشَارَ إِلَيْهِ جِبْرِيلُ فَقَالَ: تَوَاضَعْ يَا مُحَمَّدُ، فَقَالَ: بَلْ أَكُونُ نَبِيًّا عَبْدًا، بَلْ أَكُونُ نَبِيًّا عَبْدًا: أمالي الصدوق ص ٥٣٥، روضه الواعظين ص ٥٨، مناقب آل أبي طالب ج ١ ص ١٥٤، الجواهر السنية ص ١٣٤، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٣٤.

(٣٧) . عن جُنْدَبِ الْغِفَارِيِّ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: إِنَّ رَجُلًا قَالَ: وَاللَّهِ لَا يَغْفِرُ اللَّهُ لِفُلَانٍ، فَقَالَ اللَّهُ: مَنْ ذَا الَّذِي تَأَلَّى عَلَيَّ أَنْ لَا- أَغْفِرَ لِفُلَانٍ؟ فَإِنِّي قَدْ غَفَرْتُ لِفُلَانٍ، وَأَحْبَبْتُ عَمَلَ الثَّانِي بِقَوْلِهِ لَا- يَغْفِرُ اللَّهُ لِفُلَانٍ: الجواهر السنية ص ١٥٩، وسائل الشيعة ج ١٥ ص ٣٣٦.

(٣٨) . عن ابن أبي عمير، عن أبي عبد الله صاحب السابريِّ _ فيما أعلم أو غيره _ عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مُوسَى: يَا مُوسَى، اشْكُرْنِي حَقًّا - شُكْرِي، فَقَالَ: يَا رَبِّ، كَيْفَ أَشْكُرُكَ حَقًّا شُكْرًا، وَلَيْسَ مِنْ شُكْرٍ أَشْكُرُكَ بِهِ إِلَّا- وَأَنْتَ أَنْعَمْتَ بِهِ عَلَيَّ، قَالَ: يَا مُوسَى الْآنَ شُكْرْتَنِي حِينَ عَلِمْتَ أَنَّ ذَلِكَ مِنِّي: الكافي ج ٢ ص ٩٨، الجواهر السنية ص ٤١، بحار الأنوار ج ١٣ ص ٣٥١، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٢٠١.

(٣٩) . عن ابن عباس قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَمَرَ اللَّهُ بِأَقْوَامٍ سَاءَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي دَارِ الدُّنْيَا إِلَى النَّارِ، فَيَقُولُونَ: رَبَّنَا كَيْفَ تَدْخُلُنَا النَّارَ وَقَدْ كُنَّا نُوْحِدُكَ فِي دَارِ الدُّنْيَا؟... إِلَى أَنْ قَالَ: فَيَقُولُ اللَّهُ: مَلَأْتِكُمْ، وَعَزَّيْتُ وَجَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا أَحَبَّ إِلَيَّ مِنَ الْمُقَرِّينَ بِتَوْحِيدِي، وَأَنْ لَا إِلَهَ غَيْرِي، وَحَقَّ عَلَيَّ أَنْ لَا أَصْلِي بِالنَّارِ أَهْلَ تَوْحِيدِي، أَدْخَلُوا عِبَادِي الْجَنَّةَ: أمالي الصدوق ص ٣٧٢، التوحيد ص ٢٩، روضه الواعظين ص ٤٢، الجواهر السنية ص ١٣٦، بحار الأنوار ج ٨ ص ٣٥٩.

(٤٠) . عن إبراهيم بن أبي محمود، قال: قُلْتُ لِلرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا تَقُولُ فِي الْحَدِيثِ الَّذِي يَرَوِيهِ النَّاسُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ اللَّهَ يَنْزِلُ كُلَّ لَيْلَةٍ إِلَى سَمَاءِ الدُّنْيَا؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَعَنَ اللَّهُ الْمُحَرِّفِينَ لِلْكَلِمِ عَنْ مَوَاضِعِهِ، وَاللَّهُ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَذَلِكَ، إِنَّمَا قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَنْزِلُ مُلْكًا إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا كُلَّ لَيْلَةٍ، فَفِي الثَّلَاثِ الْأَخِيرِ وَلَيْلَةَ الْجُمُعَةِ مِنْ أَوَّلِ

الليل، فيأمره فينادى: هل من سائلٍ فأعطيه، هل من تائبٍ فأتوب عليه؟ هل من مستغفرٍ فأغفر له؟ يا طالب الخير أقبل، ويا طالب الشرِّ أقصر. فلا يزال ينادى بذلك حتى يطلع الفجر، فإذا طلع الفجر عاد إلى محلّه من ملكوت السماء: دعائم الإسلام ج ١ ص ١٨٠، أمالي الصدوق ص ٤٩٦، التوحيد ص ١٧٦، عيون أخبار الرضا ج ٢ ص ١١٦، وسائل الشيعة ج ٧ ص ٣٨٩، مستدرک الوسائل ج ٦ ص ٧٥، الاحتجاج ج ٢ ص ١٨٣، عدّه الداعيص ٤٠، الجواهر السنيه ص ١٤٢، بحار الأنوار ج ٣ ص ٣١٤، جامع أحاديث الشيعة ج ٦ ص ١٧٥، كشف الغمّه ج ٣ ص ٧٩.

(٤١). عن أمير المؤمنين عليهم السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله: إنّ الله تعالى خلق العقل _ إلى أن قال _ ثم قال له أدبر فأدبر، ثم قال له أقبل فأقبل، فقال الربّ: وعزّتى وجلالى، ما خلقتُ خلقاً أحسن منك ولا أشرف منك ولا أعزّ منك، بك أوحد وبك أعيد وبك أدعى، وبك أرتجى وبك أبتغى، وبك أخاف وبك أهدر، وبك الثواب وبك العقاب. فخرّ العقل عند ذلك ساجداً،

وكان في سجوده ألف عام، فقال الرب: ارفع رأسك وسل تعط، واشفع تُشفع، وفرغ العقل رأسه فقال: إلهي، أسألك أن تُشفعني فيمن خلقتني فيه. فقال الله لملائكته: أشهدكم أنني قد شفّعت فيمن خلقتة فيه: الخصال ص ٤٢٧، معاني الأخبار ص ٣١٣، روضه الواعظين ص ٣، مستدرک الطوائل ج ١١ ص ٢٠٤، أمالي الطوسي ص ٥٤٢، الجواهر السنيه ص ١٤٨، بحار الأنوار ج ١ ص ١٠٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٣٤٤.

(٤٢). عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: سمعتُ رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: كان فيما مضى ملكان مون وكافر، فمرض الكافر فاشتبهى سمكاً في غير أوانها لأن ذلك الصنف من السمك كان يومئذ في اللجج حيث لا يقدر عليه، فأيسته الأطباء من نفسه وقالوا: استخلف من يقوم بالملك؛ فإن شفاك في هذه السمكه ولا سبيل إليها، فبعث الله ملكاً أمره أن يزج السمك إلى حيث يسهل أخذها، فأخذت له فأكلها وبرأ.

ثم إن ذلك المون مرض في وقت كان جنس ذلك السمك لا يفارق الشطوط، مثل عله الكافر، فوصف له الأطباء تلك السمكه وقالوا: طب نفساً، فهذا أوان وجودها. فبعث الله ذلك الملك وأمره أن يزج ذلك السمك حتى يدخل اللجج حيث لا يقدر على صيده، فعجب من ذلك ملائكة السماء وأهل الأرض حتى كادوا أن يفتنوا، فأوحى الله إلى ملائكة السماء وإلى نبي ذلك الزمان في الأرض: إني أنا الكريم المتفضل القادر، لا يضرنى ما أعطى ولا ينفعني ما أمتنع، ولا أظلم أحداً مثقال ذره؛ أما الكافر فإنما سهلت له أخذ السمك في غير أوانها ليكون جبراً على حسنه كان عملها، إذ كان حقاً على أن لا أبطل لأحد حسنه حتى يرد القيامة ولا حسنه في صحيفته، ويدخل النار بكفره. ومنعت العابد من تلك السمكه بعينها لخطيئه كانت منه أردت تمحيصها عنه بمنع تلك الشهوه وإعدام ذلك الدواء، ليأتيني ولا ذنب عليه فيدخل الجنة: الجواهر السنيه ص ١٧١، بحار الأنوار ج ٦٤ ص ٢٣٣ و ج ٨٩ ص ٢٤٢.

١. الاحتجاج على أهل اللجاج ، أبو منصور أحمد بن علي الطبرسي (ت ٦٢٠ هـ) ، تحقيق: إبراهيم البهادري ومحمّد هادي به، طهران : دار الأسوه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٣ هـ .
٢. الاختصاص ، المنسوب إلى أبي عبد الله محمّد بن محمّد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (ت ٤١٣ هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفاري ، قم : مؤسسه النشر الإسلامي ، الطبعة الرابعة ، ١٤١٤ هـ .
٣. الاستذكار لمذهب علماء الأمصار ، الحافظ أبو عمر يوسف بن عبد الله بن محمّد بن عبد البرّ القرطبي (ت ٣٦٨ هـ) ، القاهره : ١٩٧١ م .
٤. إغانه الطالبين، البكري الدميّاطي (ت ١٣١٠ هـ) ، بيروت: دار الفكر للطباعة والنشر، الطبعة الأولى، ١٤١٨ هـ .
٥. أعلام الدين في صفات المؤمنين ، الحسن بن محمّد الديلمي (ت ٧١١ هـ) ، تحقيق : مؤسسه آل البيت ، قم : مؤسسه آل البيت .
٦. أعيان الشيعة ، محسن بن عبد الكريم الأمين الحسيني العاملي الشقراي (ت ١٣٧١ هـ) ، إعداد: السيّد حسن الأمين ، بيروت : دارالتعارف ، الطبعة الخامسة، ١٤٠٣ هـ .
٧. أمالي المفيد ، أبو عبد الله محمّد بن النعمان العكبري البغدادي المعروف بالشيخ المفيد (ت ٤١٣ هـ) ، تحقيق: حسين أستاذ ولي وعلى أكبر الغفاري ، قم : مؤسسه النشر الإسلامي ، الطبعة الثانية ، ١٤٠٤ هـ .
٨. الأمالي، أبو جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (ت ٤٦٠ هـ) ، تحقيق : مؤسسه البعثة ، قم : دار الثقافة ، الطبعة الأولى ، ١٤١٤ هـ .
٩. الأمالي ، محمّد بن علي بن بابويه القميّ (الشيخ الصدوق) (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : مؤسسه البعثة ، قم : مؤسسه البعثة ، الطبعة الأولى ، ١٤١٧ هـ .
١٠. أمل الآمل ، محمّد بن الحسن الحرّ العاملي (ت ١١٠٤ هـ) ، تحقيق: السيّد أحمد الحسيني ، بغداد : مكتبه الأندلس .
١١. الأنساب ، عبد الكريم بن محمّد السمعيّاني (ت ٥٦٢ هـ) ، تحقيق : عبد الله عمر البارودي ، بيروت : دار الجنان .
١٢. بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمة الأطهار ، محمّد بن محمّد تقي المجلسي (ت ١١١٠ هـ) ، طهران : دار الكتب الإسلامية ، الطبعة الأولى ، ١٣٨٦ هـ .

- ١٣ . تاريخ الإسلام ووفيات المشاهير والأعلام ، محمّد بن أحمد الذهبي (ت ٧٤٨ هـ) ، تحقيق : عمر عبد السلام تدمري ، بيروت : دار الكتاب العربي ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٩ هـ .
- ١٤ . تاريخ بغداد أو مدينة السلام ، أبو بكر أحمد بن علي الخطيب البغدادي (ت ٤٦٣ هـ) ، تحقيق : مصطفى عبد القادر عطاء ، بيروت : دار الكتب العلمية ، الطبعة الأولى .
- ١٥ . تاريخ مدينة دمشق ، علي بن الحسن بن عساكر الدمشقي (ت ٥٧١ هـ) ، تحقيق : علي شيري ، ١٤١٥ ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع .
- ١٦ . التحصين ، علي بن طاووس الحلّي (ت ٦٦٤ هـ) ، قم : دار الكتاب ، ١٤١٣ هـ .
- ١٧ . تحف العقول عن آل الرسول ، أبو محمّد الحسن بن علي الحرّاني المعروف بابن شعبه (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفّاري ، قم : مؤسسه النشر الإسلامي ، الطبعة الثانية ، ١٤٠٤ هـ .
- ١٨ . تحفه الأحوذى ، المباركفوري (ت ١٢٨٢ هـ) ، بيروت : دار الكتب العلمية ، الطبعة الأولى ، ١٤١٠ هـ .
- ١٩ . تفسير الثعالبي (الجواهر الحسان في تفسير القرآن) ، عبد الرحمن بن محمّد الثعالبي المالكي (ت ٧٨٦ هـ) ، تحقيق : علي محمّد معوض ، بيروت : دار إحياء التراث العربي ، الطبعة الأولى ، ١٤١٨ هـ .
- ٢٠ . تفسير السلمى ، السلمى (ت ٤١٢ هـ) ، بيروت : دار الكتب العلمية ، الطبعة الأولى ، ١٤٢١ هـ .
- ٢١ . تفسير السمرقندى ، أبو الليث السمرقندى (ت ٣٨٣ هـ) ، تحقيق : محمود مطرجى ، بيروت : دار الفكر .
- ٢٢ . تفسير العياشى ، أبو النضر محمّد بن مسعود السلمى السمرقندى المعروف بالعياشى (ت ٣٢٠ هـ) ، تحقيق : السيد هاشم الرسولى المحلّاتى ، طهران : المكتبة العلميّة ، الطبعة الأولى ، ١٣٨٠ هـ .
- ٢٣ . تفسير القرطبي (الجامع لأحكام القرآن) ، أبو عبد الله محمّد بن أحمد الأنصارى القرطبي (ت ٦٧١ هـ) ، تحقيق : محمّد عبد الرحمن المرعشلى ، بيروت : دار إحياء التراث العربي ، الطبعة الثانية ، ١٤٠٥ هـ .
- ٢٤ . تفسير القمّي ، علي بن إبراهيم القمّي ، (ت ٣٢٩ هـ) ، تحقيق : السيّد طيّب الموسوى الجزائري ، قم : منشورات مكتبة الهدى ، الطبعة الثالثة ، ١٤٠٤ هـ .
- ٢٥ . التفسير الكبير ومفاتيح الغيب (تفسير الفخر الرازى) ، أبو عبد الله محمّد بن عمر المعروف بفخر الدين الرازى (ت ٦٠٤ هـ) ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الأولى ، ١٤١٠ هـ .
- ٢٦ . تفسير نور الثقلين ، عبد عليّ بن جمعه العروسى الحويزى (ت ١١١٢ هـ) ، تحقيق : السيّد هاشم الرسولى المحلّاتى ، قم : مؤسسه إسماعيليان ، الطبعة الرابعة ، ١٤١٢ هـ .

٢٧ . التلخيص الحبير، أحمد بن علي بن حجر العسقلاني (ت ٨٥٢ هـ)، تحقيق: محمد الثاني، الرياض: أضواء السلف، ١٤٢٨ هـ.

ص: ٧٤

٢٨ . التمحيص ، أبو علي محمّد بن همام الإسكافي المعروف بابن همام (ت ٣٣٦ هـ) ، تحقيق : مدرسه الإمام المهدي (عج) ، قم : مدرسه الإمام المهدي (عج) ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٤ هـ .

٢٩ . التمهيد لما في الموطأ من المعاني والأسانيد ، يوسف بن عبد الله القرطبي (ابن عبد البر) (ت ٤٦٣ هـ) ، تحقيق : مصطفى العلوي ومحمّد عبد الكبير البكري ، جدّه : مكتبة السوادي ، ١٣٨٧ هـ .

٣٠ . تنوير الحوالك شرح على موطأ مالك ، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي (ت ٩١١ هـ) ، تحقيق : محمّد عبد العزيز الخالدي ، بيروت : دار الكتب العلميّه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٨ هـ .

٣١ . التوحيد ، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : هاشم الحسيني الطهراني ، قم : مؤسسه النشر الإسلامي ، الطبعة الأولى ، ١٣٩٨ هـ .

٣٢ . تهذيب الأحكام في شرح المقننه ، محمّد بن الحسن الطوسي (ت ٤٦٠ هـ) ، تحقيق : السيّد حسن الموسوي ، طهران : دار الكتب الإسلاميّه ، الطبعة الثالثه ، ١٣٦٤ ش .

٣٣ . تهذيب الكمال في أسماء الرجال ، يونس بن عبد الرحمن المزّي (ت ٧٤٢ هـ) ، تحقيق : الدكتور بشّار عوّاد معروف ، بيروت : مؤسسه الرساله ، الطبعة الرابعه ، ١٤٠٦ هـ .

٣٤ . جامع أحاديث الشيعة ، السيّد البروجردي (ت ١٣٨٣ هـ) ، قم : المطبعة العلميّه .

٣٥ . جامع السعادات ، محمّد مهدي بن أبي ذرّ النراقي ، تحقيق : السيّد محمّد كلانتر ، النجف الأشرف : جامعه النجف الأشرف .

٣٦ . جامع السعادات ، محمّد مهدي بن أبي ذرّ النراقي ، تحقيق : السيّد محمّد كلانتر ، النجف الأشرف : جامعه النجف الأشرف .

٣٧ . الجامع الصغير في أحاديث البشير النذير ، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي (ت ٩١١ هـ) ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع ، الطبعة الأولى ، ١٤٠١ هـ .

٣٨ . جامع المدارك في شرح المختصر النافع ، أحمد الخوانساري ، تحقيق : علي أكبر الغفاري ، طهران : مكتبة الصدوق ، الطبعة الثانيه ، ١٣٥٥ هـ .

٣٩ . الجواهر السنيه في الأحاديث القدسيه ، محمّد بن الحسن بن علي بن الحسين الحرّ العاملي (ت ١١٠٤ هـ) ، قم : مكتبة المفيد .

٤٠ . الجواهر السنيه في الأحاديث القدسيه ، محمّد بن الحسن بن علي بن الحسين الحرّ العاملي (ت ١١٠٤ هـ) ، قم : مكتبة المفيد .

٤١ . جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام ، محمّد حسن النجفي (ت ١٢٦٦ هـ) ، بيروت : مؤسسه المرتضى العالميه .

٤٢ . الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة ، يوسف بن أحمد البحراني (ت ١١٨٦ هـ) ، تحقيق : وإشراف : محمّد تقى الإيرواني ، قم : مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرّسين .

ص: ٧٥

٤٣. الخصال ، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفاري ، قم : منشورات جماعه المدرّسين في الحوزه العلميّه .
٤٤. الدرّ المنثور في التفسير المأثور ، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي (ت ٩١١ هـ) ، بيروت : دار الفكر ، الطبعة الأولى ، ١٤١٤ هـ .
٤٥. دعائم الإسلام وذكر الحلال والحرام والقضايا والأحكام ، أبو حنيفة النعمان بن محمّد بن منصور بن _ أحمد بن حنّون التميمي المغربي (ت ٣٦٣ هـ) ، تحقيق : آصف بن علي أصغر فيضي ، مصر : دارالمعارف ، الطبعة الثالثة ، ١٣٨٩ هـ .
٤٦. الدعوات ، أبو الحسين سعيد بن عبد الله الراوندي المعروف بقطب الدين الراوندي (ت ٥٧٣ هـ) ، تحقيق : مؤسّسه الإمام المهدي (عج) ، قم : مؤسّسه الإمام المهدي (عج) ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٧ هـ .
٤٧. ذكرى الشيعة ، محمّد بن مكّي العاملي (الشهيد الأوّل) (ت ٧٨٦ هـ) ، قم : مكتبه بصيرتي .
٤٨. روح المعاني في تفسير القرآن (تفسير الآلوسي) ، محمود بن عبد الله الآلوسي (ت ١٢٧٠ هـ) ، بيروت : دار إحياء التراث العربي .
٤٩. روضه الواعظين ، محمّد بن الحسن بن عليّ الفتّال النيسابوري (ت ٥٠٨ هـ) ، تحقيق : حسين الأعلمي ، بيروت : مؤسّسه الأعلمي ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٦ هـ .
٥٠. الزهد ، أبو محمّد الحسين بن سعيد الكوفي الأهوازي (ت ٢٥٠ هـ) ، تحقيق : غلام رضا عرفانيان ، قم : حسينيان ، الطبعة الثانية ، ١٤٠٢ هـ .
٥١. سنن الدارمي ، أبو محمّد عبد الله بن عبد الرحمن الدارمي (ت ٢٥٥ هـ) ، تحقيق : مصطفى ديب البغا ، بيروت : دار العلم .
٥٢. السنن الكبرى ، أبو بكر أحمد بن الحسين بن عليّ البيهقي (ت ٤٥٨ هـ) ، بيروت : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع .
٥٣. سنن النسائي (بشرح الحافظ جلال الدين السيوطي وحاشيه الإمام السندي) ، أبو بكر عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائي (ت ٣٠٣ هـ) ، بيروت : دارالمعرفه ، الطبعة الثالثة ، ١٤١٤ هـ .
٥٤. سير أعلام النبلاء ، أبو عبد الله محمّد بن أحمد الذهبي (ت ٧٤٨ هـ) ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط ، بيروت : مؤسّسه الرساله ، الطبعة العاشره ، ١٤١٤ هـ .
٥٥. شرح نهج البلاغه ، عبد الحميد بن محمّد المعتزلي (ابن أبي الحديد) (ت ٦٥٦ هـ) ، تحقيق : محمّد أبو الفضل إبراهيم ، بيروت : دار إحياء التراث ، الطبعة الثانية ، ١٣٨٧ هـ .
٥٦. الصافي في تفسير القرآن (تفسير الصافي) ، محمّد محسن بن شاه مرتضى (الفيض الكاشاني) (ت ١٠٩١ هـ) ، طهران :

مكتبه الصدر، الطبعة الأولى، ١٤١٥ هـ.

ص: ٧٦

٥٧. صحيح ابن حبان ، على بن بلبان الفارسي المعروف بابن بلبان (ت ٧٣٩ هـ) ، تحقيق : شعيب الأرنؤوط ، بيروت : مؤسسه الرساله ، الطبعة الثانيه ، ١٤١٤ هـ .
٥٨. صحيح ابن خزيمة ، أبو بكر محمّد بن إسحاق السلمى النيسابورى المعروف بابن خزيمة (ت ٣١١ هـ) ، تحقيق : محمّد مصطفى أعظمى ، بيروت : المكتبة الإسلاميه ، الطبعة الثالثه ، ١٤١٢ هـ .
٥٩. صحيح البخارى ، أبو عبد الله محمّد بن إسماعيل البخارى (ت ٢٥٦ هـ) ، تحقيق : مصطفى ديب البغا ، بيروت : دار ابن كثير ، الطبعة الرابعه ، ١٤١٠ هـ .
٦٠. صحيح مسلم ، أبو الحسين مسلم بن الحجاج القشيري النيسابورى (ت ٢٦١ هـ) ، بيروت : دار الفكر ، طبعه مصحّحه ومقابله على عدّه مخطوطات ونسخ معتمده .
٦١. عدّه الداعى ونجاه الساعى ، أبو العباس أحمد بن محمّد بن فهد الحلّى الأسدى (ت ٨٤١ هـ) ، تحقيق : أحمد موحدى ، طهران : مكتبه وجدانى .
٦٢. علل الشرائع ، أبو جعفر محمّد بن على بن الحسين بن بابويه القمى المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تقديم : السيّد محمّد صادق بحر العلوم ، ١٣٨٥ هـ ، النجف الأشرف : منشورات المكتبه الحيدريه .
٦٣. علل الشرائع ، أبو جعفر محمّد بن على بن الحسين بن بابويه القمى المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تقديم : السيّد محمّد صادق بحر العلوم ، ١٣٨٥ هـ ، النجف الأشرف : منشورات المكتبه الحيدريه .
٦٤. عمدہ القارى شرح البخارى ، أبو محمّد بدر الدين أحمد العيني الحنفى (ت ٨٥٥ هـ) ، مصر : دار الطباعة المنيريه .
٦٥. عيون أخبار الرضا ، أبو جعفر محمّد بن على بن الحسين بن بابويه القمى المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : الشيخ حسين الأعلمى ، ١٤٠٤ هـ ، بيروت : مؤسه الأعلمى للمطبوعات .
٦٦. غايه المرام وحبّه الخصام فى تعيين الإمام ، هاشم بن إسماعيل البحرانى (ت ١١٠٧ هـ) ، تحقيق : السيّد على عاشور ، بيروت : مؤسسه التاريخ العربى ، ١٤٢٢ هـ .
٦٧. فتح الوهاب بشرح منهج الطلاب ، زكريا بن محمّد بن أحمد بن زكريا الأنصارى (ت ٩٣٦ هـ) ، بيروت : دار الكتب العلميه ، الطبعة الأولى ، ١٤١٨ هـ .
٦٨. فرج المهموم فى تاريخ علماء النجوم ، أبو القاسم على بن موسى الحلّى الحسنى المعروف بابن طاووس (ت ٦٦٤ هـ) ، قم : منشورات الشريف الرضى .
٦٩. الفصول المهمه فى معرفه أحوال الأنتمه ، على بن محمّد بن أحمد المالكى المكى المعروف بابن صبّاغ (ت ٨٥٥ هـ) ،

بيروت : مؤسسه الأعلمي .

ص: ٧٧

٧٠. فضائل الأشهر الثلاثة ، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القميّ المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق: غلام رضا عرفانيان، قم: مطبعة الآداب، الطبعة الأولى ، ١٣٩٦ هـ .
٧١. فيض القدير، شرح الجامع الصغير، محمّد عبد الرؤوف المناوي، تحقيق: أحمد عبد السلام، بيروت: دار الكتب العلميّه، الطبعة الأولى، ١٤١٥ هـ .
٧٢. الكافي ، أبو جعفر ثقه الإسلام محمّد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (ت ٣٢٩ هـ) ، تحقيق: علي أكبر الغفاري ، طهران: دار الكتب الإسلاميّه ، الطبعة الثانيه ، ١٣٨٩ هـ .
٧٣. كتاب من لا يحضره الفقيه ، أبو جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن بابويه القميّ المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق: علي أكبر الغفاري ، قم: مؤسسه النشر الإسلامي .
٧٤. كشّاف القناع، منصور بن يونس البهوتي (ت ١٠٥١ هـ) ، تحقيق: أبو عبد الله محمّد حسن محمّد حسن الشافعي، بيروت: دار الكتب العلميّه، الطبعة الأولى، ١٤١٨ هـ .
٧٥. كشف الخفاء والإلباس عمّا اشتهر من الأحاديث على ألسنه الناس ، إسماعيل بن محمّد العجلوني الجزّاحي (ت ١١٦٢ هـ) ، بيروت: دار الكتب العلميّه، ١٤٠٨ هـ .
٧٦. كشف الغمّه في معرفه الأئمّه ، علي بن عيسى الإربلي (ت ٦٨٧ هـ) ، تحقيق: السيّد هاشم الرسولي المحلّاتي ، بيروت: دار الكتاب الإسلامي ، الطبعة الأولى ، ١٤٠١ هـ .
٧٧. كنز الدقائق ، محمّد بن محمّد رضا المشهدي ، قم: جماعه المدرّسين .
٧٨. كنز العمّال في سنن الأقوال والأفعال ، علاء الدين علي المتقي بن حسام الدين الهندي (ت ٩٧٥ هـ) ، ضبط وتفسير: الشيخ بكرى حيّاني ، تصحيح وفهرسه: الشيخ صفوه السقا ، بيروت: مؤسه الرساله ، الطبعة الأولى ، ١٣٩٧ هـ .
٧٩. لوائح الأنوار القدسيه في بيان العهود المحمّديه، السيّد عبد الوهاب الشعراني (ت ٩٧٣ هـ) ، مصر: مكتبه ومطبعة مصطفى البابي الحلبي، الطبعة الثانيه، ١٣٩٣ هـ .
٨٠. المبسوط في فقه الإماميّه ، أبو جعفر محمّد بن الحسن المعروف بالشيخ الطوسي (ت ٤٦٠ هـ) ، تحقيق: محمّد علي الكشفي ، طهران: المكتبه المرتضويّه ، الطبعة الثالثه، ١٣٨٧ هـ .
٨١. مجمع البحرين ، فخر الدين الطريحي (ت ١٠٨٥ هـ) ، تحقيق: السيّد أحمد الحسيني ، طهران: مكتبه نشر الثقافه الإسلاميّه ، الطبعة الثانيه، ١٤٠٨ هـ .
٨٢. مجمع البيان في تفسير القرآن ، أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي (ت ٥٤٨ هـ) ، تحقيق: السيّد هاشم الرسولي المحلّاتي

والسيد فضل الله اليزدي الطباطبائي ، بيروت : دار المعرفه ، الطبعه الثانيه ، ١٤٠٨ هـ .

ص:٧٨

٨٣. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد ، نور الدين علي بن أبي بكر الهيثمي (ت ٨٠٧ هـ) ، بيروت : دار الكتب العلميّه ، الطبعه الأولى ، ١٤٠٨ هـ .

٨٤. المجموع (شرح المهذب) ، الإمام أبو زكريا محي الدين بن شرف النووي (ت ٦٧٦ هـ) ، بيروت : دار الفكر .

٨٥. المحاسن ، أبو جعفر أحمد بن محمّد بن خالد البرقي (ت ٢٨٠ هـ) ، تحقيق : السيّد مهدي الرجائي ، قم : المجمع العالمي لأهل البيت ، الطبعه الأولى ، ١٤١٣ هـ .

٨٦. مختصر بصائر الدرجات ، حسن بن سليمان الحلّي (ق ٩ هـ) ، قم : انتشارات الرسول المصطفى .

٨٧. مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل ، الميرزا حسين النوري (ت ١٣٢٠ هـ) ، تحقيق : مؤسسّه آل البيت ، قم : مؤسسّه آل البيت ، الطبعه الأولى ، ١٤٠٨ هـ .

٨٨. مسند أبي داوود الطيالسي ، سليمان بن داوود الجارود البصري المعروف بأبي داوود الطيالسي (ت ٢٠٤ هـ) ، بيروت : دار المعرفة .

٨٩. مسند أحمد ، أحمد بن محمّد بن حنبل الشيباني (ت ٢٤١ هـ) ، تحقيق : عبد الله محمّد الدرّويش ، بيروت : دار الفكر ، الطبعه الثانيه ، ١٤١٤ هـ .

٩٠. مسند إسحاق بن راهويه ، أبو يعقوب إسحاق بن إبراهيم الحنظلي المروزي (ت ٢٣٨ هـ) ، تحقيق : عبد الغفور عبد الحقّ حسين البلوشي ، المدينة المنوّره : مكتبه الإيمان ، الطبعه الأولى ، ١٤١٢ هـ .

٩١. مسند الشاميين ، أبو القاسم سليمان بن أحمد بن أيّوب اللخمي الطبراني (ت ٣٦٠ هـ) ، تحقيق : حمدي عبد المجيد السلفي ، بيروت : مؤسسّه الرساله ، الطبعه الأولى ، ١٤٠٩ هـ .

٩٢. مشكاه الأنوار في غرر الأخبار ، أبو الفضل علي الطبرسي (ق ٧ هـ) ، طهران : دارالكتب الإسلاميه ، الطبعه الأولى ، ١٣٨٥ هـ .

٩٣. مصباح الفقيه ، آقا رضا الهمداني (ت ١٣٢٢ هـ) ، طهران : منشورات مكتبه الصدر .

٩٤. المصنّف في الأحاديث والأثار ، أبو بكر عبد الله بن محمّد بن أبي شيبه العبسي الكوفي (ت ٢٣٥ هـ) ، تحقيق : سعيد محمّد اللّحّام ، بيروت : دار الفكر .

٩٥. معاني الأخبار ، أبو جعفر محمّد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي المعروف بالشيخ الصدوق (ت ٣٨١ هـ) ، تحقيق : علي أكبر الغفّاري ، ١٣٧٩ هـ ، قم : مؤسسّه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرّسين ، الطبعه الأولى ، ١٣٦١ هـ .

٩٦. المعجم الأوسط ، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت ٣٦٠ هـ) ، تحقيق : قسم التحقيق بدار الحرمين ، ١٤١٥ هـ .

ه ، القاهرة : دار الحرمين للطباعة والنشر والتوزيع .

٩٧ . المعجم الكبير ، أبو القاسم سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (ت ٣٦٠ ه) ، تحقيق : حمدى عبد المجيد السلفى ،

ص:٧٩

بيروت : دار إحياء التراث العربى ، الطبعة الثانية ، ١٤٠٤ هـ .

٩٨ . معجم رجال الحديث ، أبو القاسم بن على أكبر الخوئى (ت ١٤١٣ هـ) ، قم : منشورات مدينة العلم ، الطبعة الثالثة ، ١٤٠٣ هـ .

٩٩ . معرفه السنن والآثار، أبو بكر أحمد بن الحسين بن على البيهقى (ت ٤٥٨ هـ) ، تحقيق: سيد كسروى حسن، بيروت: دار الكتب العلميه.

١٠٠ . مغنى المحتاج إلى معرفه معانى ألفاظ المنهاج، محمد بن أحمد الشربيني (ت ٩٧٧ هـ) ، بيروت: دار إحياء التراث العربى، ١٣٧٧ هـ .

١٠١ . المغنى ، أبو محمد عبد الله بن أحمد بن محمد بن قدامه (ت ٦٢٠ هـ) ، بيروت : دار الكتاب العربى .

١٠٢ . مكارم الأخلاق ، عبد الله بن محمد القرشى (ابن أبى الدنيا) (ت ٢٨١ هـ) ، بيروت : دار الكتب العلميه ، ١٤٠٩ هـ .

١٠٣ . مكيال المكارم فى فوائد الدعاء للقائم، ميرزا محمد موسى الإصفهاني، تحقيق: السيد على عاشور، بيروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، الطبعة الأولى، ١٤٢١ هـ .

١٠٤ . مناقب آل أبى طالب (مناقب ابن شهر آشوب) ، أبو جعفر رشيد الدين محمد بن على بن شهر آشوب المازندراني (ت ٥٨٨ هـ) ، قم : المطبعة العلميه .

١٠٥ . منتقى الجمان فى الأحاديث الصحاح والحسان ، جمال الدين أبو منصور الحسن بن زين الدين الشهيد (ت ١٠١١ هـ) ، تحقيق : على أكبر الغفارى ، قم : جامعه المدرسين ، الطبعة الأولى ، ١٣٦٢ هـ .

١٠٦ . منتهى المطلب فى تحقيق المذهب، الحسن بن يوسف بن المطهر المعروف بالعلامة الحلّى (ت ٧٢٦ هـ) ، تحقيق: قسم الفقه فى مجمع البحوث الإسلاميه، مشهد: مجمع البحوث الإسلاميه، الطبعة الأولى، ١٤١٢ هـ .

١٠٧ . منيه المريد فى آداب المفيد والمستفيد ، زين الدين بن على الجبعى العاملى المعروف بالشهيد الثانى (ت ٩٦٥ هـ) ، تحقيق : رضا المختارى ، قم : مكتب الإعلام الإسلامى ، الطبعة الأولى ، ١٤٠٩ هـ .

١٠٨ . الموطأ ، مالك بن أنس (ت ١٥٨ هـ) ، تحقيق : محمد فؤاد عبد الباقي ، بيروت : دار إحياء التراث العربى، الطبعة الأولى ، ١٤٠٦ هـ .

١٠٩ . النور المبين فى قصص الأنبياء والمرسلين، السيد نعمه الله الجزائرى (ت ١١١٢ هـ) ، قم: منشورات الشريف الرضى.

١١٠ . نيل الأوطار من أحاديث سيد الأخيار ، العلامة محمد بن على بن محمد الشوكانى (ت ١٢٥٥ هـ) ، بيروت : دار الجيل، ١٩٧٣ م .

١١١. وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة ، محمد بن الحسن الحرّ العاملي (ت ١١٠٤ هـ) ، تحقيق : مؤسسه آل البيت ،

قم :

ص : ٨٠

مؤسه آل البيت لإحياء التراث ، الطبعه الثانيه ، ١٤١٤ هـ .

ص: ٨١

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

